

چکیده:

در فرایند ورود مستقیم علمای شیعه به عرصه سیاست، جنگ‌های ایران و روسیه را می‌توان مرحله‌ای مهم تلقی کرد. مهم‌ترین ویژگی این مرحله آن است که ورود علما به سیاست خارج از چهارچوب دولت بود و مجتهدان شیعه برای اولین بار با یک قدرت معارض برون‌دینی مواجه شده بودند. همراهی عده‌ای از علمای شیعه با سلاطین صفوی در جنگ با عثمانی به‌رحال در معادلات سیاسی درونی جهان اسلام جای می‌گرفت، اما فتوای آنها در جنگ با روسیه و ایستادگی و حضور فیزیکی بعضی از آنها در صحنه جنگ برخاسته از احساس شرافت دینی و دفاع از کیان اسلام و مسلمانان بود. با مرور کم و کیف حضور نظری و عملی روحانیان شیعه در جنگ‌های ایران و روسیه، که در بعضی مواقع با درخواست شاه و صاحب‌منصبان کشور بود، می‌توان با چهره‌راستین روحانیت انقلابی و مجاهد شیعه آشنا شد. مقاله پیش‌رو به همین منظور پیش‌روی شما عزیزان قرار گرفته است.

برخلاف اروپایی‌ها که قرون هیجدهم و نوزدهم را «قرون روشنگری» نامیده‌اند، شرقی‌ها آن را «قرون استعمار» می‌شناسند؛ قرونی که هر کشور اروپایی به میزان قدرتی که دارد، یک یا چند کشور جهان‌سومی را اشغال، و مستعمره خود می‌کند. ایران نیز چندان از این قاعده مستثنا نبود؛ چه، جدا از اینکه منابع آن می‌توانست به بهترین وجهی تأمین‌کننده مواد اولیه چرخه تکنولوژی و توسعه باشد و بازار مصرف مهمی نیز برای غرب به شمار می‌رفت، از سویی بهترین حایل میان روسیه و هندوستان — حیات خلوت اقتصادی انگلیس در آسیا — و نیز کوتاه‌ترین راه برای نیل روسیه به آب‌های آزاد بود. پس موقعیت ویژه ایران، از زوایای مختلفی، آن را در معرض تهدید به اشغال درآمدن توسط یکی از دو ابرقدرت انگلیس و روسیه قرار می‌داد. با این همه، ایران از معدود کشورهای اسلامی و جهان‌سومی است که — به‌رغم اینکه بارها و بارها فشار قراردادهای تحمیلی استعمارگران را بر گرده خود احساس کرده — هرگز مستعمره هیچ ابرقدرتی نبوده است. از زوایای مختلف می‌توان این مسئله را تحلیل کرد، اما نگارنده بر این باور است که مهم‌ترین عامل این امر، ماهیت مذهب شیعه و آموزه‌های سیاسی آن است که مانع از هرگونه ظلم‌پذیری می‌شود. عالمان دینی نه تنها مروّجان این آموزه‌ها، بلکه خود از پاسداران و عاملان بدان‌ها بوده‌اند. آنها «سمبل آگاهی و مقاومت» در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی بوده‌اند. این نوشته درصدد است سهم آنها را در آگاهی دادن به مردم و روشن نگه داشتن مشعل مقاومت در میان آنان، به‌ویژه برابر ابرقدرت روسیه طی دوره قاجاریه، روشن سازد.

علما و فتاوی جهاد علیه روس

بنابر وصیت پترکبیر، امپراتور روسیه، که گفته بود: «ممالک گرجستان و ولایات قفقاز، شریان ایران است. همین که نوک نیش روسیه بر ایران خلید، خون ضعیف از رگ و دل ایران فوران می‌کند و آن وقت فرمان‌فرمای ایران، نوکر ما می‌شود»، حاکمان روسیه تمایل داشتند سرزمین قفقاز و مناطق شمالی ایران را به تصرف خود درآورند. اجرای این طرح دو جنگ طولانی‌مدت در سال‌های ۱۲۱۸ — ۱۲۲۸ و ۱۲۴۱ — ۱۲۴۳ ق. میان روسیه و ایران را به دنبال داشت. جنگ

اول، به‌رغم شجاعت ایرانیان، به دلیل ناآگاهی آنان از فنون نظامی جدید، خیانت عده‌ای از حکام ماورای ارس و اتحاد سیاست روسیه و انگلستان، به شکست ایران و انعقاد قرارداد گلستان منجر شد که بر اساس آن، ولایات قزاق، گنجه، شکی، دربند، باکو، شیروان و قسمت‌هایی از ولایات طالش، که در تصرف روسیه بود، و تمام داغستان و گرجستان در اختیار روسیه قرار گرفت. جنگ دوم، به خاطر وجود ابهام در مواد پیمان گلستان، که در آن خط مرزی، مناطقی تعیین شده بود که تا تاریخ امضای قرارداد به تصرف درآمده‌اند، قیام شیخ شامل داغستانی در داغستان (در داخل مرزهای روسیه)، طرفداری خوانین محلی مناطق اشغالی، از جمله حسین خان بیگلربیگی حاکم ایروان، از ایران، ارسال نامه‌هایی از سوی مردم تحت ستم مناطق تصرف‌شده به علما و مراجع نجف اشرف و استغاثه از ظلم روس‌ها و تقاضای کمک عاجل، آمادگی نظامی عباس میرزا، به‌ویژه بعد از پیروزی بر عثمانی و محاصره بغداد، تجاوزات مرزی روسیه به مناطق مرزی ایران در زمان اشتغال ایران به جنگ با عثمانی و... آغاز شد که به دلیل نابرابری سلاح، نرسیدن کمک به عباس میرزا، ضعف و خیانت بعضی از فرماندهان، به‌ویژه آصف‌الدوله؛ حاکم تبریز، فعالیت خیانت‌آمیز انگلیسی‌ها، ضعف و خیانت دیپلمات‌هایی مثل ابوالحسن خان ایلیچی، فقدان کشور ثالثی که بتواند علیه قدرت اروپایی وارد میدان شود (نداشتن قدرت مانور ایران)، استفاده نادرست از بسیج مردمی و سازمان‌دهی نشدن نیروهای بسیج‌شده برای جهاد از سوی دولت و... در نهایت به انعقاد قرارداد ترکمن‌چای^[۱] منجر شد که کمترین نتیجه آن تحمیل کاپیتولاسیون بر ایران و تحقیر شدن روحیه ایرانی بود.^[۲]

به‌رغم مخالفت عده‌ای از رجال سیاسی — دینی با جنگ دوم ایران و روس، از جمله ابوالحسن خان ایلیچی، معتمدالدوله نائینی و قائم‌مقام فراهانی^[۳] و نیز میرزا مسیح مجتهد تهرانی،^[۴] «شاهنشاه»^[۵] از بهر تشویق مسلمانان در محاربت و مضاربت با روسیان، میرزا بزرگ قائم‌مقام وزارت کبری را فرمان داد^[۶] تا از علمای اثنی‌عشریه طلب فتوا کند و او حاجی ملا باقر سلماسی و صدرالدین محمد تبریزی را برای کشف این مسئله روانه خدمت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابوالقاسم جیلانی نمود تا در عتبات عالیات و دارالامان قم خدمت ایشان را دریابند و نیز به علمای کاشان و اصفهان مکاتبت کرد. بالجمله جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که فحل فضلی ایران بود و شیخ جعفر و آقا سید علی و میرزا ابوالقاسم و حاج میرزا محمدحسین سلطان العلماء امام جمعه اصفهان و ملا علی‌اکبر اصفهانی و دیگر علمای فقه‌های ممالک محروسه، هر یک رساله‌ای نگاشتند و خاتم گذاشتند که مجادله و مقاتله با روسیه، جهاد فی سبیل‌الله است و خرد و بزرگ را واجب افتاده است که برای رواج دین مبین و حفظ ثغور مسلمین خویشتن‌داری نکنند و روسیان را از مداخلت در حدود ایران دفع دهند.^[۷] و میرزا بزرگ قائم‌مقام این مکاتیب را مأخوذ و مرتب کرده، رساله جهادیه^[۸] نام نهاد.^[۹]

یکی از نامه‌های فتح‌علی‌شاه به میرزای قمی (مرگ ۱۲۳۱ ق. / ۱۸۱۶ م.) نیک نشان می‌دهد که شاه خود مستقیماً مجتهد بزرگ آن روزگار را به اعلان جهاد دعوت و به فوز این سعادت تکلیف کرده، و هشدار داده است که «اگر آن جناب، قعود خود را از جهاد به قوانین اجتهاد حجتی آرند، در انبعاث اصحاب و مقلدین و اجماع علما و متقلدان شرع مبین — که زیاده باید جاهد و ساعی در نصرت دین و خائف و هارب از قعود به تخلف از مجاهدین باشند — عذر نخواهند داشت».^[۱۰]

در حال، بسیاری از عالمان آن عصر، ضمن حضور مستقیم در چمن سلطانیه،^[۱۱] در وجوب جهاد، رساله سیاسی — فقهی نگاشتند.^[۱۲] اما به نظر می‌رسد «نوشته‌های شیخ جعفر کاشف‌الغطاء و میرزای قمی پیرامون جهاد بیش از دیگر رساله‌های جهادیه^[۱۳] مورد توجه، اهمیت و استناد واقع می‌شده است. شیخ جعفر — که در نوشته‌های جهادی از او به عنوان شیخ‌المجتهدین یاد شده — در فصلی دراز از کتاب پرآوازه خود [به نام] کشف‌الغطاء، به مسئله جهاد پرداخته و

احکام آن را با موشکافی‌های فراوان مورد بازکاوی قرار داده و جنگ با الفرقة الشیعه الاروسیة را تحت فرماندهی فتحعلی‌شاه، وظیفه‌ای حتمی و شرعی دانسته است. میرزا بزرگ قائم‌مقام از رساله‌ای دیگر از شیخ جعفر نام می‌برد که در آن نیز پیرامون وجوب جهاد با کافران روسی سخن به میان آورده است. کتاب مهم و پرآوازه دیگری که در خلال جنگ‌های روس و ایران نوشته شد و فصلی از آن به بحث پیرامون جهاد با روسیان اختصاص یافت جامعه‌الشتات میرزای قمی بود که کشته شدن مسلمانان را در جنگ با روسیه برابر با شهادت خواند.^[۱۴] از میان رساله‌ها و فتاوی زیاد در باب جهاد علیه روس، فقط دو نمونه، که محتوایی خاص دارند، در ادامه تحلیل شده‌اند:

۱- فتوای آیت‌الله شیخ محمدجعفر کاشف‌الغطاء علیه روس:

وی از علما و مراجع صاحب‌نام شیعه عراق در قرن دوازدهم و سیزدهم، و سرسلسله خاندان مشهور کاشف‌الغطاء و شاگرد علمایی چون سید صادق فحام، شیخ محمد دورقی، شیخ فتونی، وحید بهبهانی و سید محمد مهدی بحر العلوم (که پس از وی به مرجعیت علی‌الاطلاق شیعه دست یافت) بود. در حوزه درس خود وی نیز، عالمان بسیاری، از جمله شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر)، شیخ محمدتقی اصفهانی (آقاجفی) و سید محمدباقر شفتی شرکت می‌کردند.^[۱۵]

در ۱۲۲۸ ق فتحعلی‌شاه، به منظور پایان دادن پیروزمندانه جنگ ده‌ساله با روس‌ها، دو نفر از علما به نام‌های حاج ملا باقر سلماسی و صدرالدین محمد تبریزی را به قم و عتبات گسیل کرد تا میرزای قمی (مقیم قم) و شیخ جعفر نجفی (کاشف‌الغطاء) و آقا سید علی طباطبایی (صاحب ریاض) را به صدور فتوای جهاد بر ضد روس‌ها برانگیزانند. آنان نیز اندکی بعد فتوایی صادر کردند. کاشف‌الغطاء در فتوایی که صادر نمود و در رساله‌ای که به نام «غایه‌المراد فی احکام الجهاد» نوشت، وجوب جهاد با روس‌ها را اعلام کرد.^[۱۶] در خصوص این فتوا ذکر چند نکته حائز اهمیت است: ۱- وجه فتوای کاشف‌الغطاء دفاع از اسلام و مسلمانان، و تلقی وی از روسیه نیز لشکر کفار است، از همین رو جهاد با روسیه از نظر وی، علاوه بر وجه عقلانی دفاعی که دارد، وجهی شرعی نیز دارد؛ ۲- فتوای جهاد کاشف‌الغطاء بیشتر بر محور آموزه‌های اعتقادی (امامت، کربلا، شهادت و...) تنظیم شده است تا آموزه‌های شریعتی و فقهی، از همین رو در متن فتوا سخنی از وجوب قیام و حرمت قعود یافت نمی‌شود؛ ۳- لزوم اطاعت شرعی مردم از فتحعلی‌شاه در فتوای کاشف‌الغطاء منوط و مربوط به نیابت فتحعلی‌شاه از جانب ایشان تفسیر شده است نه اینکه چون فتحعلی‌شاه صرفاً پادشاه ایران است مستحق اطاعت شده باشد؛ ۴- متن فتوای کاشف‌الغطاء بنا به اقتضای جنگ و وضعیت ویژه آن روز ایران، به شدت حماسی تنظیم شده و روح بعضی از مطالب مثل شهادت و... چند بار در آن تکرار گردیده است.

مرحوم کاشف‌الغطاء در مقابل ستاندن تعهداتی چند اجازه‌نامه معروفی نیز به شرح ذیل به فتحعلی‌شاه داد: «من اگر مجتهد هستم و قابلیت نیابت از سادات زمان را دارم به سلطان بن سلطان، خاقان بن خاقان مؤید به عنایت خدای منان فتحعلی‌شاه - که خدا سایه او را بر سر مردم مستدام بدارد - اذن می‌دهم که آنچه برای هزینه جنگ و سرکوبی اهل کفر و طغیان نیاز دارد از خراج و درآمد زمین‌های مفتوحه العنوه و نظیر آن و نیز زکات طلا و نقره و جو... بگیرد و اگر اینها خرج جنگ را تأمین نکرد و راه دیگری برای تأمین هزینه جنگ و دفع شر این دشمنان شقاوت‌مند وجود ندارد، مجاز است از اموال مردم سرحدات و مرزنشینان بگیرد تا از جان و ناموس آنان دفاع کند و اگر باز هم خرج جنگ تأمین نشد، از اموال مردم دیگر که از مرز دورند به اندازه هزینه جنگ بگیرد و به هر مسلمانی واجب است امر سلطان را اطاعت کند».^[۱۷]

۲- فتوای سید محمد مجاهد:

سید محمد — که به سبب شرکت فعال در جنگ ایران و روس، مجاهد لقب گرفته است — از علما و مراجع بزرگ و مجاهد ایران طی قرن دوازدهم تا سیزدهم قمری، فرزند سیدعلی طباطبایی معروف به صاحب ریاض، نوه دختری وحید بهبهانی، داماد و شاگرد علامه بحرالعلوم و خواهرزاده آقا محمدعلی کرمانشاهی است که پس از حمله وهابی‌ها به کربلا، به ناچار به ایران آمد.^[۱۸]

سید در سال ۱۲۲۸ ق رساله‌ای دربارهٔ وجوب جهاد با روس‌ها منتشر کرد که در آن، شرکت در جنگ ایران و روس را مصداق جهادی دانست که برای حفظ اسلام و استقلال کشور واجب است. وی در سال ۱۲۴۱ ق، پس از اینکه نامه‌های متعددی از مردم و خوانین مسلمان ولایات قفقاز که پیش از این به دست روس‌ها اشغال شده بودند، مبنی بر ظلم و ستم و تجاوز روس‌ها به جان و مال و ناموس آنها و نیز توهینشان به مقدسات اسلامی به دست وی رسید، و نیز پس از استمداد عباس میرزا از وی مبنی بر ضرورت جنگ با روس، نخست نامه‌ای به «درگاه شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام، جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده، پادشاه اسلام را در این امر، رأی چگونه است؟ شهریار تاج‌دار فرمود که ما پیوسته به اندیشهٔ جهاد شاد بوده‌ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و رونق شریعت نهاده‌ایم. جناب آقا سید محمد چون مکتون خاطر پادشاه را اصغاء فرمود، بی‌توانی از عتبات کوچ داده، راه دارالخلافت برگرفت»^[۱۹] و فتوای جهاد علیه روسیه را صادر کرد. وی، که همراه گروهی پنجاه‌نفره از عتبات به تهران آمده بود، با استقبال بسیار مردم مواجه شد تا جایی که هنگامی که از حوض مسجد بزرگ قزوین وضو گرفت، مردم همه آب حوض را برای تیمن و تبرک بردند. رضاقلی‌خان هدایت، مورخ دربار قاجار، در این باره نوشته است: «در همهٔ ایران کار چنان شد که اگر حضرت خاقان صاحبقران بر رأی علما انکار کند، اهالی ایران، سلطانی برانگیزند و به مخالفت شاهنشاه ایران برخیزند. لاجرم حضرت خاقانی با آن فرّ سلیمانی به متابعت ملت، محافظت دولت خواست».^[۲۰]

علمای همراه سید مجاهد فتوا دادند که هرکس از جهاد با روس‌ها سرباز زند در واقع از اطاعت خداوند سربیزی کرده و متابعت شیطان نموده است. استقبال عمومی از سید و همراهانش به گونه‌ای بود که بسیاری از دولتمردان مخالف جنگ جرأت ابراز مخالفت نکردند. ارتشی که بدین‌سان مجهز شده بود، در عرض مدتی کوتاه، بیشتر شهرها و ولایاتی را که قبلاً از دست داده بود، باز پس گرفت. با وجود این، به دلیل خیانت‌هایی که به عباس میرزا شد، سپاه ایران همهٔ مناطق تصرف‌شده را یکی پس از دیگری از دست داد. سید مجاهد، به حالت اعتراض، تبریز را به مقصد تهران ترک گفت، اما در میانهٔ راه، در شهر قزوین در ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۲۴۲ ق به مرض اسهال درگذشت^[۲۱] و بدن مطهرش به کربلا منتقل شد.^[۲۲]

فتوا علیه سفیر روس (واقعهٔ قتل گریبایدوف)

کمترین نتیجهٔ عهدنامهٔ تحمیلی^[۲۳] ترکمن‌چای، ایجاد نوعی حس حقارت در ایرانیان بود. در این قرارداد — به‌ویژه با دادن امتیاز کاپیتولاسیون به روسیه — ایرانی تحقیر شد، درحالی‌که هیچ‌کاری از دستش بر نمی‌آمد. این حقارت حداقل خود را در تغییر نوع رویارویی ایرانیان با بیگانگان پس از این قرارداد نشان داد. آبراهامیان دربارهٔ نوع مواجههٔ ایرانیان با بیگانگان قبل از این قرارداد نوشته است: «در نیمهٔ اول قرن، اروپائینی چون اوزلی، موریه و شیل آزادانه در نماز مساجد، تعزیه و حتی دسته‌های عزاداری حضور داشتند. علاوه بر این، اقلیت‌های مسیحی، آزادانه، مدارس، چاپ‌خانه‌ها و کلیساهای خود را بدون برخورد با چندان مخالفتی از سوی حکومت یا مردم مسلمان تأسیس می‌کردند. رهبران مذهبی حتی از یک میسیونر مذهبی به سبب فتح باب مناظرهٔ دینی بین اسلام و مسیحیت تشکر کردند. سیاحان غربی

تقریباً با خصومتی از سوی مردم مواجه نشدند. کونولی پس از اقامت در شهر مقدس مشهد می‌نویسد که 'هیچ رفتار سوئی ندیدم. هر روز تمام نقاط شهر را زیر پا می‌گذاشتم و هرگز کوچک‌ترین تعرضی به من نشد.' شیل در سراسر کشور شاهد 'بی‌اعتقادی، خدایپرستی و آزادی بیان مذهبی' بود. مسیو تانکوا، دیپلمات فرانسوی، گزارش می‌دهد که 'هرگز حتی از پایین‌ترین رده‌ها سخنی در حمله به دین خودمان نشنیده‌ام.' اما این فضا در نتیجه جنگ با بیگانگان و به خصوص پس از معاهده حقارت بار ترکمن‌چای به تدریج عوض شد.^[۲۴]

رفتار خاص گریبایدوف روسی (نویسنده، شاعر، نمایشنامه‌نویس و مقام عالی‌رتبه نظامی)، که برای اجرای قرارداد ترکمن‌چای و با عنوان سفیر فوق‌العاده و وزیرمختار دولت تزاری روسیه به ایران آمده بود، به این تغییر رفتار ایرانی نسبت به بیگانگان شدت بخشید. سفیر روسیه دارای اخلاقی خشک و انعطاف‌ناپذیر^[۲۵] و به آداب و رسوم و حیثیت و شئون خانوادگی خود سخت پایبند بود و به همین جهت در برابر شکایات مردم یا زمامداران از بدرفتاری و عربده‌جویی قزاقان روسی وابسته به سفارت، خونسردی و بی‌اعتنائی نشان می‌داد.^[۲۶] وی همچنین، از امور سیاسی بی‌اطلاع بود و به روحیه مردم ایران ناآشنا، به همین جهت دستور داد دو زن گرجی تازه‌مسلمان‌شده را به زور به سفارت روسیه برند تا آنها را به گرجستان بازگرداند. مردم ایران، که در پس جنگ‌های ایران و روس و تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمن‌چای به شدت تحقیر شده بودند، این تحقیر مضاعف را برنتابیدند و تجمع کردند. فتوای تاریخی آیت‌الله میرزا مسیح مجتهد^[۲۷] این تجمع را به آتشفشان تبدیل کرد: «نجات زنان مسلمان، واجب، و محاربه در این امر، به منزله جهاد محسوب می‌شود».^[۲۸] در پی این فتوا، بازار تهران تعطیل شد و مردم به سفارت روسیه حمله بردند و گریبایدوف و ۳۵ نفر^[۲۹] همراه وی را به قتل رساندند.^[۳۰] این واقعه پیامدهای خاص خود را در تاریخ ایران، به‌ویژه برای بیگانگان ساکن ایران، به جای گذارد. یکی از مستشرقان معاصر تأثیر واقعه گریبایدوف را بر تضعیف موقعیت خارجی‌ها در ایران و نیز تقویت روحیه ملی ایرانیان چنین توصیف کرده است: «اگرچه خشونت که در ماجرای گریبایدوف صورت گرفت تکرار نشد، احساسات نهفته در این خشونت در سال‌های آتی قرن، همچنان برجای ماند. اروپاییان دیگر جرأت نداشتند در اماکن مقدس، مراسم تعزیه و دسته‌های عزاداری ماه محرم حضور یابند. ادوین ویکس، از سیاحان دهه ۱۲۷۰ ق، مجبور بود با تغییر قیافه وارد مسجد شود. اوستاش دولوری فرانسوی تماشای دسته‌های ماه محرم را برای مسیحیان بسیار خطرناک یافت. میسیونرهای غربی آزادی پیشین خود را از دست دادند؛ آنان دیگر حق نداشتند در میان مسلمانان تبلیغ کنند؛ مدارس، کلیساها، و نشریات آنها سخت محدود گشت؛ و دیگر هیچ میسیونری صلاح نمی‌دید که به مباحثه با روحانیون مسلمان بپردازد. به گفته لندن، غربیان، دزد و ماجراجو پنداشته می‌شدند: غربی‌ها را دوست نمی‌دارند، بلکه تحمل می‌کنند. کافی است در کوچه و خیابان قدم بزنی تا این واقعیت به عیان معلوم شود. تکنسین‌های اروپایی اکنون با بی‌مهری روزافزون عامه رودررو بودند. هنگامی که بازرگانی ایرانی مهندسان بیگانه را برای احداث راه‌آهن انزلی — رشت استخدام کرد، قاطرچی‌های محلی در کلّ عملیات شروع به کارشکنی کردند. [کار بیگانه‌ستیزی ایرانیان به جایی می‌رسد که] در اواخر قرن، سیاحان غربی، بیگانه‌هراسی و تعصب در ایران مذهبی را از عناصر متشکله فرهنگ عمومی در ایران می‌دانستند».^[۳۱]

می‌توان مهم‌ترین دستاورد نهضت میرزا مسیح مجتهد تهرانی را آگاهی ملت ایران به توان خود در رویارویی با بیگانگان بدون اتکا به دولت و فقط با پشتیبانی یک مرجع دینی دانست که پس از آن، همواره به حضور فرد ایرانی در عرصه مبارزه با بیگانه رنگ خاص داده و عامل تقویت و توفیق آن بوده است.

آقانجفی اصفهانی و مبارزه با سلطه سیاسی استعمار در ایران

حوزه علمی اصفهان، از زمان صفویه به بعد، به مدت چهارصد سال، به عنوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حوزه علمی ایران، ایفای رسالت می‌کرده است؛ به گونه‌ای که تعداد بسیاری از کبار علمای شیعه در چند قرن گذشته دانش‌آموخته این حوزه علمی هستند.^[۳۲] بالطبع، ریاست و مدیریت چنین حوزه‌ای حساس و مهم بوده است. بیش از سه دهه در ابتدای قرن چهاردهم قمری، این مسئولیت بر عهده آقانجفی اصفهانی (۱۲۶۲ — ۱۳۳۲.ق) بوده است. در زمان حیات وی، دو نهضت عظیم شیعی، یعنی نهضت تنباکو و مشروطه، اتفاق افتاده که از قضا، در اولی بنیان‌گذار و شروع‌کننده^[۳۳] و در دومی از رهبران بزرگ آن بوده است. درباره تیزیابی سیاسی وی، همین بس که «مستر گراهام، قنصل انگلیس در اصفهان، در مورد آقانجفی گفته بود: همانا اگر این مرد (آقانجفی) در انگلیس بود، ما او را وزیر خارجه می‌ساختیم. و میرزا حسن خان انصاری در جلد سوم تاریخ اصفهان و ری می‌نویسد: یاد دارم یکی از سیاسیون درجه اول اروپا به اصفهان آمده بود خدمت آقانجفی، می‌گفت این آقا که خود را به صداقت می‌نمایاند، اگر اول نمره سیاسی لندن و پاریس بیاید، آقا او را مانند دستمال پیچیده و در جیب خود می‌گذارد. و سید جمال‌الدین اسدآبادی بعد از ملاقات با آقانجفی می‌گوید: حرارتی که در کله این مرد دیدم در بیسمارک ندیدم».^[۳۴] شرح ملاقات نمایندگان سیاسی استعمارگران با آقانجفی به خوبی نشان می‌دهد که وی چگونه آنها را تحقیر می‌کرد: «ویکتور برار در کتاب 'انقلاب ایران' می‌نویسد: فوریه ۱۹۰۷ — آقانجفی به هنگام مذاکره با منشی کنسولگری در باب لزوم ایجاد فشار بر یهودیان و ارمنیان و حتی اروپائیان اصفهان در قبول لباس و آداب و رسومی که بیشتر با احترامی که به دین اسلام داشته باشد سازگار باشد، گفت‌وگو کرده است. نویسنده 'تاریخ اصفهان و ری' [نیز] می‌نویسد: 'یاد دارم زمان قدرت بی‌منتهای کنسولگری روس در اصفهان، روزی ظل‌السلطان به اجرای حکم آقانجفی علیه یکی از بستگان کنسولگری، عذر آورده که قنصل مانع است. آقانجفی همی تجاهر می‌فرمود و می‌گفت: قنصل چه چیز است؟ قنصل یعنی چه؟ همو می‌نویسد: از طرف بلژیکی‌ها یک نفر را به نام حی‌کاک به عنوان رئیس مالیه به اصفهان می‌فرستند. روزی او به منزل آقانجفی می‌رود و حتی نقل است که با کفش وارد بر آقا می‌شود. آقانجفی از روی بی‌اعتنایی اسم او را می‌پرسد و او جواب می‌گوید حی‌کاک. آقا می‌گویند: آقای حکاک! یک مهر تقی برای من حک کن. این گفت‌وگو و تحقیر یک مأمور خارجی در محضر مجتهد شهر، تا مدت‌ها ورد زبان مردم بوده است».^[۳۵]

شهرت سیاسی آقانجفی باعث شده است از وی — که در زمانی زندگی می‌کرد که استعمارگران روسی و انگلیسی هر روز برای سلطه هرچه بیشتر بر ایران نقشه می‌کشیدند^[۳۶] — فعالیت‌های بسیاری علیه استعمارگران ثبت شود. بعضی از این اقدامات به شرح ذیل است:

۱ — ممانعت از بست‌نشینی و پناهنده شدن شهروندان ایرانی به بیگانگان:

پناهندگی به یک سفارت خارجی در اندیشه دینی نوعی حقارت محسوب می‌گردد و مصداقی از سلطه بیگانگان بر اسلام — که به حکم آیه «لن يجعل الله الکافرین علی المؤمنین سبیلاً» نفی شده است — شمرده می‌شود. به همین علت، عالمان راستین دینی، ضمن اینکه خود از این گونه اقدامات — همواره و در همه شرایط — سر باز زده‌اند، تا آنجا که توانسته‌اند، مانع چنین اقدامی از جانب سایر مسلمانان نیز شده‌اند. آقا نجفی حتی نسبت به پناهندگی یهودیان ایرانی به بیگانگان حساسیت نشان داده و در موردی این چنین، خطاب به دولت وقت نوشته است: «این یهودی — که صاحب خانه است — بر فرض اینکه خانه خود را به رعیت خارجه اجاره داده باشد، نمی‌تواند پناه به خارج ببرد. اجازه دادن هم منوط به امر مبارک است. اگر مسلمان‌ها رعیت ایران هستند، یهودی هم رعیت است. مقرر فرمایند درب خانه یهودی

را گل بگیرند و مسدود نمایند. یهودی را هم تنبیه و حبس بفرمایید. این حکم ملت است. خارجه چه حق دارند که در احکام ملت مداخله نمایند؟ گویا خارجه می‌خواهد در اصفهان هم مثل سایر امکنه و بعضی از بلاد در احکام ملت ایران مداخله نماید، آنها را مایوس فرمایید. این اعمال خارجه در اصفهان امکان برای خارجه نخواهد داشت. این شرط بلاغ است عرض شد».^[۳۷]

حاج آقا نورالله اصفهانی — برادر و شاگرد آقانجفی — نیز تحت تأثیر روحیه ضد استعماری برادرش، در موارد مشابه چنین حساسیت‌هایی داشته است؛ به‌طور مثال وی در مورد عده‌ای از سربازان فوج چهارمخال بختیاری، که به دلیل دریافت نکردن حقوق دوساله‌شان رهسپار کنسولگری روسیه تزاری شده بودند، در جلسه انجمن مقدس ملی اصفهان گفته است: «باید از وزیر جنگ، حکم اخراج آنها را خواست که کسان دیگر مرتکب چنین کاری که اسباب بر باد دادن شرف ایرانیان است نشوند. از اشخاصی که مثل این چند نفر سرباز جدید بی‌شرف به کنسولگری روس پناه برده‌اند، دوری کنید. امروز می‌توان گفت که رفتن این بی‌غیرتها به حمام مسلمین اشکال دارد. خداوند خود جزای اینها را بدهد».^[۳۸]

۲- مقابله با عزل و نصب‌های بیگانگان در ایران:

از زمان قرارداد ترکمن‌چای، روس‌ها به خود حق هرگونه مداخله‌ای را در ایران می‌دادند که از جمله این‌گونه اقدامات، مداخله این قدرت در عزل و نصب عده‌ای از کارگزاران ایرانی در بعضی از نواحی ایران است. این عمل به‌قدری تکرار شده بود که دولت ایران نیز گویا بدان اعتراضی نداشت. در آخرین سال عمر آقانجفی (۱۳۳۲ق)، بر سر ابقای حاجی محمدابراهیم خان در جلفا، میان آقانجفی و کنسول روس اختلاف پیش آمد. آقانجفی بر عزل وی تأکید می‌کرد، درحالی‌که کنسول روس طی نامه‌ای، ضمن تحت فشار قرار دادن حکومت، نوشت: «دوستدار در عجب است که با آن موارد یگانگی جناب امجد با کنسولگری، چگونه شده است که جلفا را به دیگری واگذار فرموده‌اند و حال آنکه اهالی از خوش‌سلوکی جناب حاج مشارالیه، نهایت رضایت را دارند. بنابراین خواهش دارد همان مقام مودت و یک جهتی را منظور فرموده کما فی‌السابق به عهده جناب حاج مشارالیه مرجوع فرمایند». گزارش حکومت اصفهان به وزارت داخله، به روشنی محذوریت حکومت در این قضیه را نشان می‌دهد: «محذوریت حکومت را تصور فرمایید تا چه حد است؛ یک طرف آقایان علما جداً انفصال او را می‌خواهند، از طرفی کنسولگری اتصال او را تمنا می‌کند، با حالتی که حق با علما و غالب، از حاج مزبور متشکی بوده‌اند». به‌هرحال، در نهایت، حکومت طی نامه‌ای به کنسول نوشت: «اینکه اظهار فرموده‌اید... عمل آنجا در هذمه السنه نیز به آقای حاج محمدابراهیم خان مرجوع شود... از طرف جناب شریعتمدار ملاذ الانام آقای نجفی دامت برکاته و سایر آقایان علما جداً تغییر ایشان را خواستار شدند که دوستدار، ناچار بر این اقدام شدم و الا در صورتی که بروز این مقدمه نشده بود، بدیهی ایشان را منفصل نمی‌داشتیم... در این باب، به واسطه محظورات فوق‌العاده نسبت به تأکید آقایان علما — خصوصاً جناب ملاذ الانام آقای نجفی — مجبور به انفصال آقای حاجی محمدابراهیم خان شدم».^[۳۹]

شیخ فضل‌الله نوری و مبارزه با استعمار روس

شیخ فضل‌الله نوری — از رهبران بزرگ دینی تهران در زمان نهضت مشروطه — همراه سایر عالمان دینی مقیم پایتخت، برای دفع استبداد داخلی، همراه تنی چند از دیگر مجتهدان تهران، طرح تأسیس عدالت‌خانه‌ای را داد که بعدها به نهضت عدالت‌خانه معروف شد. نفوذ استعمار و ایادی داخلی آن، از سویی، و ساده‌اندیشی و سطحی‌انگاری عده‌ای از

مومنان، از سوی دیگر، سبب شد این نهضت مردمی و دینی، سیری انحرافی به خود بگیرد و در نهایت، کاملاً در دامان بیگانه افتد.^[۴۰] شیخ فضل‌الله نوری از همان اوان انحراف این نهضت و کشیده شدن پای بیگانگان به آن، با شناخت کاملی که از غرب و اندیشه‌های استعماری آن داشت، بنای مخالفت با آن را گذاشت و برای قطع پای استعمار تا پای جان ایستادگی نمود.

اساساً در نهضت مشروطه، اولویت مبارزه از نگاه عالمان دینی متفاوت بوده است؛ عده‌ای اولویت را در مبارزه با استبداد داخلی می‌دانستند و عده‌ای دیگر در مبارزه با استبداد خارجی.^[۴۱] شیخ فضل‌الله نوری از آن دسته عالمانی است که اگرچه ابتدا در کنار عالمانی قرار داشت که حداکثر انتظاراتشان از این نهضت، نفی استبداد داخلی بود، در نهایت، با باز شدن پایبعضی از کشورهای بیگانه، به‌ویژه انگلیس و روس، به نهضت مشروطیت مردم ایران، اولویت مبارزه خود را به نفی استعمار و سپس استبداد داد. بعضی از مظاهر ضد استعماری شیخ فضل‌الله در نهضت مشروطه به شرح ذیل است:

۱- مبارزه با سلطه اقتصادی استعمارگران:

«هنوز یک ماه و نیم بیشتر از تشکیل مجلس اول نگذشته بود که دولت، لایحه استقرای را تقدیم مجلس کرد. طرح استقرای از سوی ناصرالملک، وزیر وقت مالیه، ارائه شد و مبلغ آن بیست کرور تومان بود. دولتمن روس و انگلیس برای پرداخت این وام، شرایط سنگینی برای طرف ایرانی در نظر گرفتند.»^[۴۲] این امر سبب شد موضوع وام گرفتن از بیگانگان، در مجلس شورای ملی به بحث و نظر گذاشته شود. پس از طرح پیشنهادات بسیاری در این باره، نهایتاً حاجی معین‌التجار، تأسیس بانک ملی را مطرح و پیشنهاد نمود. این طرح — که در متن خود، اندیشه‌های کشور از استعمار اقتصادی را تعقیب می‌کرد — با حسن استقبال وطن‌خواهان روبه‌رو گردید. سرانجام، روز ۱۲ شوال ۱۳۲۴، تأسیس بانک ملی ایران از طریق روزنامه «مجلس» اعلام، و طی آن از مردم خواسته شد هر کسی به هر مقدار که می‌تواند در سهام آن شریک شود و مساعدت نماید. چند ماه بعد، در تاریخ ۱۲ ذی‌حجه ۱۳۲۴ ق. نیز، مجلس شورای ملی با اتفاق آرا امتیاز تأسیس بانک ملی ایران را تصویب کرد که بر اساس آن، حق انحصاری استخراج معادن و کشیدن راه‌آهن، ساختن راه شوسه، غواصی مروارید در خلیج فارس به این بانک واگذار گردید و واگذاری این صنایع به بیگانگان مردود اعلام شد.^[۴۳] در پس این قضایا، طلاب مدارس با فروش کتاب‌های خود، زنان با فروش زینت‌آلات خود، ایرانیان مقیم باکو، قفقاز، هند، استانبول و... با ارسال تلگراف و... در تأسیس بانک ملی ایران مشارکت کردند.^[۴۴]

شیخ فضل‌الله از این طرح، به شدت حمایت کرد. کسروی در این باره نوشته است: «ملایان که به چنین کارها کمتر درآمدی، آنان هم همراهی می‌نمودند. حاجی شیخ فضل‌الله دوپست تومان به گردن گرفت.»^[۴۵] ملک‌زاده چنین آورده است: «حاجی شیخ فضل‌الله دوپست تومان سهام بانک را خریداری کرد و امام جمعه تهران هم، که در میان مردم ننگین و سرشکسته شده بود و او را مخالف مشروطه می‌دانستند، برای جلب نظر مشروطه‌خواهان تعهد کرد که از سهام بانک خریداری کند، ولی به عهد خود وفا نمود.»^[۴۶]

قریب به دو دهه پیش از این تاریخ، یعنی در سال ۱۳۰۶ ق. نیز شیخ فضل‌الله دریافت که کشورهای بیگانه، به‌ویژه روسیه، از طریق صادرات کالاهای خود، به‌ویژه قند و چای، نوعی وابستگی به خود در ملت ایران ایجاد می‌کنند، از این رو طی نامه‌ای استفساری و استفتایی، این قضیه را با استاد خود میرزای شیرازی در میان گذاشت و از وی تعیین تکلیف کرد. میرزای شیرازی در جواب وی نوشت: «در جواب سؤال از قند و غیره، آنچه نوشته بودید از ترتب مفاسد بر حمل اناس از بلاد کفره به محروسه ایران، صواب، و همیشه ملتفت به آنها و اصناف آن، که مایه خرابی دین و

دنیاى مسلمین است، بوده‌ام و از اقدام شما در تهیه دفع آنها، که باید از محض غیرت دین و خیرخواهی مسلمین باشد، زیاده مسرور شدم. و البته به هر وسیله‌ای که ممکن باشد رفع این مفسد باید بشود. عجب است از اقبال طبع در خوردن مثل قند مجلوب از آن حدود، با شیوع این همه اخبار، چنانچه این جانب، محض استماع، از این قذارات بالطبع متنفر و از خوردن آن مجانبت می‌کنم إن شاء الله. مورد مذکور، باب سیاسات و مصالح عامه است و تکلیف در این باب، عهده بر ذوی الشوکه از مسلمین است که با عزم محکم مبرم درصدد رفع احتیاج خلق باشد به مهیا کردن مایحتاج آنها. چه، رجای ترک اموری که در ازمنا متطاولة عادت شده از اهل این زمان نیست و منع فرمایید نفس خود و رعیت را از قند و غیر آن، بلکه منع از ادخال در ملک خود نمایید».^[۴۷]

۲- پناهنده نشدن شیخ فضل‌الله به سفارت روس:

شیخ فضل‌الله در شرایط پایانی عمر خود — که مشروطه‌چیان بر تهران فائق آمده بودند و با همه مخالفان مشروطه تسویه حساب می‌کردند — در نامه‌ای به عضدالملک، درباره شایعه پناهندگی‌اش به یکی از سفارت‌های بیگانه^[۴۸] نوشته است: «امروز مسموع شد که داعی، برخلاف وضع حالی، اقدامی دارم و به خیال رفتن سفارت افتادم! اگر چه یقین دارم... [که شما این شایعه را] باور نمی‌فرمایید، لیکن محض احتیاط عرض می‌نمایم: آن وقتی که زمان نزول بلیات بود [و] هر کسی به خیال خود پناهی پیدا کرد... غیرت اسلامی، مرا مانع شد که به احدی غیر از خداوند جلّ و علا پناهنده شوم... به‌علاوه، پناهندگی برای چه؟! تقصیری ندارم! در آغاز این مطلب، خود حضرت اقدس مستحضرید داعی مؤسس این اساس محترم بودم و چهار هزار تومان از مال خود خرج در این راه کردم... و خود حضرت اقدس اطلاع دارید بعد از انعقاد مجلس [شورای ملی] چه همراهی‌ها کردم. همه می‌دانند، بدون طمعی و غرضی... بعد از مدتی که دیدم اجنبی داخل شد و اغراضی مستعمل، ناچار، به عزم عتبات رفتم زاویه مقدسه [حضرت عبدالعظیم]... آن مدت که آنجا بودم... تمام حرف این بود که باید مجلس، تهذیب شود. حالا اگر حرف‌ها جزو هوا شد و معدوم شد، لوایح زاویه مقدسه که... الآن موجود است. بفرمایید بیاورند همه [را] ملاحظه بفرمایید که منظور داعی چه بود؟»^[۴۹]

ابراهیم صفایی درباره ابای شیخ فضل‌الله از پناهندگی به بیگانگان (روسیه و عثمانی) نوشته است: «سفارت روس هم به شیخ پیشنهاد کرد که پرچم روسیه را بالای منزلش نصب کنند، سفارت عثمانی به وی پناهندگی داد، ولی شیخ با روحی بزرگ، این پیشنهادها را رد کرد و با ایمانی راسخ و توکلی خالص تسلیم مقدرات و مشیت الهی شد».^[۵۰]

مهدی بامداد نیز در این باره چنین آورده است: «پس از اعدام علی‌نقی‌خان مفاخرالملک و سید محمدخان صنیع‌حضرت، نوبت به آقا شیخ فضل‌الله نوری — بزرگ‌ترین مخالف با مشروطیت و دستیار محمدعلی‌شاه — رسید. با اینکه قبلاً به او سفارش شده بود که برای مصونیت خود به یکی از سفارت‌خانه‌های بیگانه پناهنده شود و مخصوصاً سفارت روس^[۵۱] او را با آغوش باز و احترام زیاد می‌پذیرفت، لیکن شیخ زیر این بار نرفت و در خانه خود در سنگلیج تهران ماند».^[۵۲]

سید محمدعلی شوشتری، در نامه‌ای که به روزنامه اطلاعات در تاریخ‌های ۲۰ تا ۲۲ دی‌ماه سال ۱۳۲۷.ش با عنوان «چرا مرحوم شیخ فضل‌الله نوری به دار آویخته شد» نوشت، از گفت‌وگویی میان شیخ و سعدالدوله، که در منزل شیخ و یک روز قبل از اعدام وی انجام شده بود، یاد کرد که در آن شیخ، خطاب به حاضران در جلسه، چنین گفت: «آقای سعدالدوله اظهار می‌کنند دست‌های معینی در کار است که مرا دستگیر کرده و به دار آویزند و مصلحت‌اندیشی می‌کنند که من هم پناهنده به یکی از دو دولت انگلیس یا روس شوم... من از کشته شدن خود بی‌اطلاع نیستم و نمی‌ترسم و پناهنده به هیچ‌کس غیر از خداوند نمی‌توانم بشوم... چطور ممکن است صاحب شریعت به من، که یکی از مبلغین احکام آن

هستم، اجازه فرماید پناهنده به خارج از شریعت آن شوم؟ مگر قرآن نخوانده‌اید جزء محکّمات است می‌فرماید: «لن يجعل الله الكافرين على المسلمين سبيلاً» و مگر آیه «لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء» را فراموش کرده‌اید؟ من راضی هستم که صد مرتبه زنده بشوم و مسلمین و ایرانیان مرا مثله و بسوزانند و پناهنده به اجنبی نشده و بر خلاف امر شارع مقدس اسلام رفتاری نکرده باشم».^[۵۳]

همة نقل‌های فوق می‌رساند که شیخ فضل‌الله عزم خود را بر رویارویی با استعمار جزم کرده و حتی حاضر بود از جان خود در این راه مایه گذارد و چنین نیز کرد.

۳- حمایت از محمدعلی‌شاه؛ سندی در استعمارستیزی وی:

دربارۀ ماهیت سیاست و برنامه‌های دو استعمارگر انگلیس و روس در ایران، فریدون آدمیت نوشته است: «وجهة نظر کلی سیاست روس و انگلیس نسبت به ایران، حفظ حالت موجود سیاسی و اقتصادی آن بود که عایق تصادم دو قدرت استعماری گردد. البته هر دو دولت علاقه به بسط نفوذ خود داشتند و هر کدام دستش می‌رسید، حریف را عقب می‌زد و دامنه استیلای خود را می‌گسترده. اما در چشم‌انداز وسیع سیاست بین‌المللی، هر کدام مصلحت خود را در شناختن حریم سیاسی دیگری تمیز داده بود. همین وجهه اخیر بود که زمینه یک نوع همکاری احتیاط‌آمیزی را میان دو دولت نیرومند نسبت به مسائل ایران آماده می‌گردانید».^[۵۴]

در حقیقت، قرارداد ۱۹۰۷ بر اساس همین وجه نظر کلی تنظیم شده بود. به قول کسروی، «آنها می‌خواستند نام ایران بازماند و یک دولت ناتوان و درمانده‌ای پایدار باشد و این از بهر چند نتیجه بود: یکی آنکه دولت‌های اروپا نخروشدند و زبان به گله بازکنند، دیگری آنکه در درون ایران جنبش‌هایی پدید نیاید و هرگاه کسانی پس پرده را دریافته، جوشیدند، با دست همان دولت ناتوان بر سر ایشان کوبند».^[۵۵] راز داستان در همین نکته‌ای است که کسروی بدان اشاره کرده است؛ یعنی روی کار آوردن دولتی ناتوان. سیاست کلی روس و انگلیس برای نیل به مقصودشان، ایجاب می‌کرد «محمدعلی‌شاه — که اقتدارش در کشور، عملاً حافظ وحدت سیاسی و تمامیت ارضی ایران، و نتیجتاً مانع اهداف تجزیه‌طلبان بود — از سلطنت برافتد و جایش را به فرزند خردسال و نابالغش، احمدشاه دوازده‌ساله بسپرد تا مملکت، ظاهراً دارای شاه، ولی عملاً فاقد پادشاه باشد و اداره امور کشور در اختیار یک کابینه مختلط استعماری، یعنی یک شرکت سهامی متشکل از عناصر مرعوب یا مجذوب روس و انگلیس، قرار گیرد که تعداد مهره‌های آن به نسبت توافق کلی میان دولتین روس و انگلیس صورت پذیرد. در چنین فضایی، طبعاً مرجعیت شیعه نیز (که ملاط و وحدت ملی و عامل اتحاد و یکپارچگی مردم این کشور است) آماج حمله قرار می‌گرفت و بایستی ضعیف و نابود می‌شد. ضمناً آن دسته از عناصر پاکدل و مستقل اما مشتبهی نیز که با انگیزه‌های ملی و اسلامی به جنبش مشروطه‌خواهی پیوسته و از آن طریق به ستیز با قدرت مرکزی کشیده شده بودند، از مراجع مشروطه‌خواه نجف گرفته تا امثال ستارخان، خاکیز بعدی بودند که باید پس از پایان نقش آلترناتیویشان، فتح و منهدم، یعنی منزوی و مقتول و خلع سلاح، می‌شدند، چنان‌که شدند».^[۵۶] در چنین وضعی، بهترین گزینه، حمایت از محمدعلی‌شاه بود و بس.

حمایت شیخ فضل‌الله از محمدعلی‌شاه، فقط به منظور حفظ ایران از خواب تجزیه‌ای بود که برایش دیده بودند. این در حالی است که علاوه بر تجزیه ایران، طرح براندازی قاجار نیز، هم در دستور سفارت‌های بیگانه بود و هم در دستور مشروطه‌خواهان همراه آنها، کما اینکه اندکی پیش از حرکت سردار اسعد بختیاری از اصفهان به سوی پایتخت، یکی از سوارهای بختیاری در تهران به مشیرالعلماء گفته بود: «مأمور شدیم برویم به اصفهان و همین روزها حرکت می‌کنیم، ولی

به محض رسیدن به اصفهان علم مشروطیت را بلند می‌کنیم و دو طایفه را در ایران نمی‌گذاریم: یکی طایفه قاجاریه را و دیگر شما ملاها را که خرابی ایران از شما ملاها و طایفه قاجاریه است».^[۵۷]

از سوی دیگر، بسیاری از مخالفان شیخ هم در خلوت خود، راه جلوگیری از آشوب و بلوا در ایران را حمایت از اقتدار مرکزی محمدعلی‌شاه معرفی کرده‌اند؛ به‌طور مثال احتشام‌السلطنه در خاطرات خود نوشته است: «زیاده‌روی و هرزه‌گی و هتاک‌گی جمعی اوباش و اراذل که به نام مشروطه دست تعدی و تجاوز به جان و مال و حیثیت و شرف مردم دراز کرده بودند، اکثریت و عامه مردم را از مجلس و مشروطه متنفر ساخته بود؛ تاجایی که احتمال داشت همان بیست تا سی هزار تن مردمی که در تهران برای تحصیل مشروطه قیام کردند و در سفارت انگلیس تحصن اختیار نمودند، به‌زودی برای تعطیل مجلس و برچیدن بساط انجمن‌ها و جراید هرزه و هتاک قیام نمایند... عقیده من این است که محمدعلی‌شاه در آن حرکتی که کرد [منظور به توپ بستن مجلس است] فی‌الواقع، خدمتی به مشروطیت و بقای آن نموده (عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد)؛ زیرا کار مجلس و فساد و سیاهکاری‌های جمع سرشناس و کلا و تندروی‌های بی‌مورد و موقع جمعی دیگر از ایشان و اعمال بی‌رویه و ناسالم انجمن‌ها و مندرجات جراید به جایی رسیده بود که اگر محمدعلی‌شاه مرتکب آن خطای توأم با خیریت نشده بود، دیری نمی‌گذشت که طبقات مختلف مردم و بازاریان و کسبه و پیشه‌وران بر ضد مجلس قیام می‌کردند و آن بساط را برمی‌چیدند و اگر چنین اتفاق می‌افتاد، بی‌گمان تا یک قرن دیگر هم هیچ‌کس و هیچ قدرتی جرأت نمی‌کرد نام رژیم مشروطه را در ایران بر زبان بیاورد».^[۵۸]

در آن زمان، به اندازه‌ای هرج و مرج در ایران حاکم بوده است که چارلز مارلینگ، کارگزار انگلیس در ایران، در ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ م، طی تلگرافی به وزیر خارجه وقت لندن نوشته است: «منتهی شانس جلوگیری از سقوط ایران در کام هرج و مرجی عمیق‌تر از وضع فعلی، همانا نگه‌داری شاه به نظر می‌رسد».^[۵۹] خود تقی‌زاده نیز، در نامه‌ای که در اواخر دوران استبداد صغیر (۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۷ ق) به میرزا کریم‌خان رشتی نوشت، به منظور ندادن هرگونه بهانه‌ای به روس‌ها برای اشغال کشور، از زبان دیگران، پیشنهاد سازش با دولت محمدعلی‌شاه را داد: «فرقه‌ای [از ملت پرستان در تهران و تبریز و حتی انجمن‌ها] معتقد این هستند که به جهت ملاحظات باریک داخلی و خارجی باید از نواقص کار هم چشم پوشیده با دولت صلح و صفا کرد. اگرچه قلوب دولتیان کاملاً صاف و پاک نیست، اگرچه باز آثار استبداد در تهران باقی است، اگرچه وزرا و درباریان مغرض و خائن‌اند، اگرچه ایشان تا یک اندازه با اجانب ساخته‌اند و اگرچه مرکز غیرقابل تغییر است؛ زیرا مضرات قلب این اساس از معایب حالیه هر قدر زیاد باشد، بیشتر است... این است که به هر نحو است ولو ظاهراً و صورتاً زورکی با دولت باید اتحاد نمود و هرچه آن طرف خلاف کند، اغماض کرده گرم گرفت».^[۶۰]

اولتیماتوم روس

پس از فتح تهران (مشروطه دوم)، به دلیل تغییر و تحولات اولیه پس از فتح تهران، که کاملاً در فضای هیجانانگیز انقلاب روی می‌داد — به‌طور مثال تشکیل کمیسیون عالی^[۶۱] ۲۸ نفره از مشروطه‌خواهان، که محمدعلی‌شاه را، به علت پناهندگی به سفارت روس، از سلطنت خلع، و ولیعهد احمدمیرزای سیزده‌ساله را به جایش و علی‌رضاخان عضدالملک — رئیس ایل قاجار — را به نیابت سلطنت انتخاب کرد، ظهور روزنامه‌های جدید همچون ایران نو، شفق تبریز، و نوبهار مشهد، که فضای جامعه را به شدت ملتهب و مشوش می‌کردند، شیوع اعدام، ترور، و تبعید،^[۶۲] ظهور احزاب و فرق تندرو و مخالف در مجلس دوم از جمله فرقه اعتدال^[۶۳] و دموکرات،^[۶۴] حاکمیت مطلق ایل بختیاری به این دلیل که آنها خود را فاتحان تهران می‌دانستند، ضعف دولت مشروطه، به دلیل نوجوان بودن احمدشاه و مرگ نایب‌السلطنه پیر، وقوع جنگ‌های عشیره‌ای، به‌ویژه از اوایل ۱۲۹۰ ش. به بعد، ورود نیروهای انگلیسی و روسی به شهرهای مهم جنوب و شمال

از اواخر ۱۲۹۰ ش، یورش نیروهای عثمانی به مناطق غربی در ۱۲۹۴ ش، تحت کنترل بودن کردستان، بلوچستان و خوزستان توسط خوانین محلی و... — فضای کشور به شدت بحرانی بود. در چنین وضعی، مجلس ملی دوم در آبان ۱۲۸۸ ش گشایش یافت و از جمله اقدامات و اصلاحاتی که انجام داد استخدام یازده افسر سوئدی برای ایجاد نیروی پلیس روستایی — که به ژاندارمری مشهور شد — و شانزده متخصص مالی امریکایی به ریاست مورگان شوستر برای سازمان‌دهی مجدد نظام مالیاتی بود.^[۶۵] مورگان شوستر و هیئت همراه او در جمادى‌الاولی ۱۳۲۹ ق به ایران آمدند و مسئولیت مالیه ایران را در دست گرفتند. مجلس نیز برای اصلاح هر چه بیشتر و سریع‌تر امور مالی، اختیارات گسترده‌ای به وی اعطا کرد. شوستر البته بیش از وظیفه خود گام برداشت و در امور داخلی ایران و نیز بعضی از مسائل مربوط به روسیه،^[۶۶] به‌ویژه از طریق ارتباط با دسته‌ای از انجمن‌های مخفی زنانه^[۶۷] و به تحریک آنها، مداخله کرد.^[۶۸] این مسائل، اعتراض روس و انگلیس را، که از ابتدا با استخدام وی مخالف بودند، برانگیخت.

در اولین اقدام، روس‌ها — درست همان روزی که کابینه صمصام‌السلطنه رأی اعتماد گرفته بود — طی اولتیماتومی شفاهی به تاریخ ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۹ ق و سپس طی اولتیماتومی رسمی به تاریخ ۷ ذی‌حجه ۱۳۲۹ ق، که به هیئت دولت ارسال کردند، تقاضاهایی از قبیل: «عزل مورگان شوستر و مستر لکفر و کسانی که منصوب آنها هستند، منع استخدام کارشناس خارجی بدون اطلاع روسیه و انگلیس و نهایتاً پرداخت هزینه لشکرکشی روسیه به ایران» را با تعیین مهلتی به مدت حداکثر ۴۸ ساعت ابراز کردند.^[۶۹] اقدامات اولیه دولت برای منصرف ساختن روسیه بی‌نتیجه ماند، به‌ویژه اینکه «دولت انگلیس هم دستور داد ایران هرچه سریع‌تر اولتیماتوم را بپذیرد»^[۷۰] و نگذارد تأخیری در این امر صورت گیرد. هیئت دولت [صدراعظم صمصام‌السلطنه، نایب‌السلطنه، کابینه و پیرم‌خان با نیروهای قفقازی‌اش به منظور جلوگیری از تصرف پایتخت توسط روس‌ها] اولتیماتوم را پذیرفت، اما تصویب نهایی را موکول به نظر مجلس کرد.^[۷۱] از میان نمایندگان مجلس، شیخ محمد خیابانی، حاج شیخ‌الرئیس، میرزا یانس (نماینده ارامنه)، حاج عزالممالک اردلان و... این اولتیماتوم را منافی استقلال کشور دانستند و فقط متین‌السلطنه معتقد بود که می‌توان قایل به تجزیه مواد اولتیماتوم شد و آنچه منافات با استقلال کشور ندارد (به نظر وی، مثل عزل شوستر و همکارانش) پذیرفت.^[۷۲]

روس‌ها نیز که برای اشغال بخش‌های شمالی ایران و تحکیم نفوذ نظامی خود در آن بخش‌ها به دنبال بهانه می‌گشتند، به محض ردّ اولتیماتوم از سوی مجلس شورای ملی، بهانه لازم را به‌دست آوردند و با تصرف رشت در آبان ۱۲۹۰ ش، علاوه بر اینکه قوای خود را به سوی قزوین گسیل کردند، در گیلان و آذربایجان نیز بر تعداد قوای خود تا حدّ زیادی افزودند و متعاقباً نیروهایی نیز به مشهد اعزام کردند. این بار قوای نظامی روسیه در شهرهای مختلف رفتاری به مراتب خشن‌تر و بی‌رحمانه‌تر از دو سال قبل با مردم اتخاذ کردند.^[۷۳] اعدام تقه‌الاسلام تبریزی و هفت نفر دیگر در تبریز و به توپ بستن بارگاه امام هشتم در مشهد^[۷۴] و ضرب و شتم و دستگیری و زندانی کردن عده‌ای از مردم که گمان می‌رفت مخالف روس‌ها هستند، از جمله این اقدامات بود.^[۷۵] در نتیجه، درحالی‌که مجلس نخست توسط محمدعلی‌شاه بسته شد، مجلس دوم، به دست پیرم‌خان و زیر فشارهای خارجی تعطیل گردید.^[۷۶] از این‌رو، رئیس مجلس شورای ملی تلگرافی با این مضمون به آخوند خراسانی و دیگر علمای عتبات مخابره کرد: «دولت روس اولتیماتوم استقلال‌شکنانه به دولت ایران داده که مفادش عزل خزانه‌دار و شرط تصویب سفارت انگلیس و روس در صورت جلب مستخدمین خارجه و دادن وجه خسارت قشونی که اعزام کرده، است. مجلس این تقاضا را مخالف استقلال دانسته و از قبول آن امتناع. دولت روس، قشون خود را که بدون مستمسک مشروع به رشت وارد کرده بود، برخلاف عهود مقدسه و حقوق محفوظه، به داخله اعزام می‌نماید. لازم دانست این لطمه بزرگ عالم اسلامیت را، که متضمن محو ملیت ایران و ایرانیان است معروض داشته، خاطر آن ذات مقدس را مستحضر نماید تا هر طور صلاح می‌دانند به تکلیف اسلامیت اقدام فرمایند».^[۷۷]

اعتراض علمای عتبات به این اولتیماتوم

قبل از وصول خبر اولتیماتوم روس به نجف، آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی، طی تلگرافی به سفیر ایران در روسیه نوشتند که «تجاوزات عسکر روس و مداخله در امور داخله ایران و انکسار خاطر مسلمانان، مقام ریاست کبرای اسلامیت را داغ‌دار نموده و گمان نمی‌کنم اولیای بابصیرت دولت بهیّته روس نتایج وخیمه جلب نفرت ایرانیان و پایمال کردن حسّیات بیدار شده یک ملت را با منافع ملت معظّمه روس قابل تألیف ندانند. مستدعی است محض محافظه حسن جوار، امر و مقرر فرمایند بدون مزاحمت و تولید اشکال، عساکر روس را معاودت داده، زیاده بر آن، عزّت نفس مسلمانان را تحقیر نکنند».^[۷۸] پس از وصول خبر اولتیماتوم روس به نجف، در پاسخ به تلگراف مجلس شورای ملی، علمای عتبات اقدامات ذیل را انجام دادند:

۱- آخوند خراسانی و به دنبال وی سید اسماعیل صدر، کلاس‌های درس و نماز جماعت خود را به عنوان اعتراض و نیز به منظور ایجاد فرصت برای شور و عمل در این باره تعطیل کردند. در نتیجه این اقدام، شور و حرکت در میان طلاب، توده مردم و به‌ویژه عشایر ایجاد شد. آقاجنقی قوچانی، که خود جزء علمای همراه آخوند خراسانی بود، درباره شور و هیجان ایجاد شده در بین عموم طبقات مردم نوشته است: «رؤسای عشایر با آخوند بیعت می‌کردند و قول می‌دادند که هر کدام با چند هزار تفنگچی که داشتند حرکت نمایند».^[۷۹]

۲- در جلسه‌ای که به همین منظور در منزل آقای صدر با حضور علما و طلاب برگزار شد، مقرر شد که علما و مردم از همه شهرها به عنوان اعتراض به اردوگاه کاظمیه^[۸۰] مهاجرت کنند.^[۸۱] انتشار این خبر اضطراب دولت ایران را - که آماده جهاد با روس نبود و آن را به صلاح نمی‌دید - سبب شد. از این رو، در تاریخ ۱۹ محرم ۱۳۳۰ ق، وثوق الدوله تلگرافی از تهران به علمای عتبات ارسال، و طی آن درخواست کرد که علما حرکت نکنند، اما آخوند خراسانی بی‌درنگ فرمود: «از حرکت صرف نظر نمی‌کنیم». البته آخوند خراسانی در سحرگاه تاریخ ۲۱ آذر ۱۲۹۰ ش، به طرز مشکوک و غیرمنتظره‌ای رحلت فرمود^[۸۲] و از این رو، حرکت علما به طرف کاظمین قدری با تأخیر انجام شد.

۳- علمای عتبات کوشیدند مسئله را از سطح «مبارزه با استبداد و مشروطه‌خواهی» بالاتر مطرح کنند و آن را با مسئله استقلال کشور اسلامی و حفظ بیضه اسلام پیوند دهند. این امر سبب شد به‌رغم حضور مشروطه‌خواهان بزرگی چون ملا عبدالله مازندرانی، آخوند خراسانی و نایینی، کسانی چون میرزا محمدتقی شیرازی، سید اسماعیل صدر و شیخ‌الشریعه اصفهانی که چندان با مشروطه هم‌نوابی نداشتند نیز آماده حرکت به اردوی کاظمیه شوند.

۴- تلگرافی توسط آقایان محمدحسین حایری مازندرانی، ملا عبدالله مازندرانی، آخوند خراسانی و سید اسماعیل صدر با مضمون ذیل به خلیفه عثمانی فرستاده شد: «به سبب هجومی که از هر طرف بر اسلام شده... ماها به صفت ریاست مذهبی بر هشتاد میلیون نفوس جعفری که در ایران و هندوستان و سایر نقاط است، متفقاً و جوب هجوم جهادی و دفاعی را حکم نمودیم و بر عموم مسلمین تجزیه اراقه دماء اسلام و صیانت دین محمد(ص) فرض عین است و به خاک پای پادشاه... اعلام می‌نماییم که دریغ نفرمایند از دادن لواء الحمد نبوی (ص) به مسلمانان که از اقطار عالم برای دفاع جمع خواهند شد... استرحام می‌شود که به مقتضای شریعت و شأن خلافت فرمان بفرمایید».^[۸۳]

۵- آقایان شیخ‌الشریعه، حایری مازندرانی، ملا عبدالله مازندرانی، خراسانی و صدر تلگرافی با مضمون ذیل به مطبوعات استانبول ارسال کردند: «در علیّه انجمن سعادت ایرانیان، جریده شمس، ینی، اقدام، طنین، ترجمان، جمعیت، ژون ترک، علمدار، العدل، الحضاره، مدیر آژانس عثمانی... مسلک استیلاکارانه و حریصانه که ایتالیا و روس در ایران نمودن طرابلس و ایران و استعباد و اذلال مسلمانان و ضبط اراضی مقدسه و اسلام تعقیب می‌نمایند، بر همه کس آشکار

شده است... اگر خدای نکرده استقلال و شرافت قومیت و ملیت ایران دچار محو و اضمحلال شود، ضربه مهلکی بر عالم اسلامیت خواهد بود. این دو دولت بدخواه در مقام تقطیع ممالک اسلامی هستند... بنابراین ما که علمای اسلامیه هستیم... محض استخلاص ایران و محافظه حقیقت دینت و شرافت ملیّه اسلامیه به عموم مسلمانان ایران حکم و وجوب دفاع اعلان، و به واسطه جراید ملیّه شما به عموم مسلمانان کرة ارض ابلاغ و بیان می‌نماییم که مسلمانان بدانند که ما... به ریختن آخرین قطره خون خود در مقام حفظ اسلام و وطن اسلامی حاضر هستیم».^[۸۴]

۶- تلگرافی توسط آقایان ملاعبدالله مازندرانی، شیخ الشریعه، حایری مازندرانی، صدر و محمدتقی حایری شیرازی به عموم علما و بزرگان هندوستان به مضمون ذیل ارسال شد: «امروز از آن همه دول مستقله اسلامیه، باقی نمانده مگر دولت علیتین عثمانی و ایرانی... از طرفی، مسلمانان طرابلس غرب گرفتار پنجه ظلم و تعدیات ایتالیا شده و زنان و اطفال و اموال آنها در معرض قتل و غارت‌اند و از طرف دیگر، روس ضعف و عجزه تبریز را هدف گلوله توپ نموده، بزرگان و اکابر را به دار می‌کشد... نظر به... مشاهده این‌گونه تهاجمات کفار، ما خدام شرع انور به موجب مسئولیت دینی و وظیفه اسلامی با تمام علمای اعلام از نجف و کربلا و سامراء در کاظمین مجتمع [شده] که شاید در این موقع پرخطر چاره برای خلاصی مسلمین از چنگال ظلم و تعدی اجانب بنماییم. مسلمانان اقطار عالم، که در تحت حکومت و استیلاى اجانب هستند، اگر نمی‌توانند معاونت جانی از برادران خود نمایند، از طرف دیگر، می‌توانند مساعدت و همراهی نمود[ه] و به واسطه اظهار تنفر و عدم رضایت از اعمال ظالمانه روس خاطر دولت متبوعه خود را متوجه داشته با کمال جدیت به کلمه واحده رفع تعدیات و مداخلات استقلال‌شکنانه روس در ایران را بخواهند... یا للمسلمین این گفت‌وگوی اشتراط و استبداد نیست، این امر دین و اسلامیت است. امروز، روز اتفاق و کار است نه روز تهاون و تقاعد. امروز کلمه جامعه اسلامیت در مخاطره عظیمه و نوامیس شرع اطهر مقدس احمدی(ص) در معرض زوال و اضمحلال است».^[۸۵]

۷- سید محمدکاظم یزدی نیز، که در این حرکت، چندان با اردوی کاظمیه همگام نبود،^[۸۶] پس از ارتحال آخوند خراسانی، بیانیه جهادیه ذیل را صادر کرد: «بر عموم مسلمانان، اعم از عرب و عجم، واجب است تا برای بیرون راندن کفر از سرزمین‌های اسلامی آماده جهاد شوند و از بذل جان و مال خود در فراهم آوردن عواملی که می‌تواند سپاهیان روس و انگلیس را از شمال و جنوب ایران... بیرون راند، دریغ نورزند». البته، پیش از این نیز، آیات عظام، خراسانی، صدر، اصفهانی و مازندرانی بیانیه‌ای داده بودند که در آن آمده بود: «آنان باید این نهضت و خیزش در برابر تجاوزکاران را جهادی در راه خدا و به سان نبرد بدر و حنین به حساب آورند».^[۸۷]

۸- ادعا می‌شود که علمای اردوی کاظمیه فقط قصد فشار سیاسی به بیگانگان را داشتند و نه اعلام جهاد عملی را،^[۸۸] اما به‌رغم این، دولت ایران از ترس اینکه نکند اعلام جهاد داده شود، توسط وثوق‌الدوله، وزیر امور خارجه، به تاریخ ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۰ ق طی تلگرافی، ضمن تشریح شرایط ایران، از علمای اردوی کاظمیه خواست که به «مراکز سابقه» بازگردند. هیئت منتخبه علمای اردوی کاظمیه، پس از تشکیل جلسه، به‌رغم تقاضاهای مکرر علمای جنوب ایران و نیز توده مردم ایران، مبنی بر اعلام جهاد و حرکت به سوی ایران، پس از سه ماه توقف در اردوگاه کاظمیه، حکم به مراجعت دادند.

در پایان، نکته مهم در این باره این است که در تاریخ‌نگاری معاصر ما، از سر غفلت یا تغافل، به هنگام ترسیم فضای اولتیماتوم روس، درباره تلاش عالمان دینی برای حل این قضیه کمتر صحبت به میان آمده است؛ به‌طور مثال می‌توان به روزنامه حبل‌المتین اشاره کرد؛ شماره‌های این روزنامه در سال‌های مقارن با ۱۳۳۰ ق عمدتاً به مسئله تجاوز بیگانگان به کشورهای اسلامی، به‌ویژه تجاوزات روس و انگلیس به ایران، اختصاص یافته است. از جمله حمله روس‌ها به مشهد انعکاس بسیار زیادی در این روزنامه داشته، با این‌همه، در هیچ یک از شماره‌های آن مطلبی درباره نهضت علمای عتبات

و اقدامات آنان در برابر حوادث و رویدادهای ایران ذکر نشده است. نیز می‌توان به یادداشت‌های میرزا اسدالله ضمیری،^[۸۹] ملازم خاص تقه‌الاسلام تبریزی، اشاره کرد که هرچند مطالب ارزشمندی درباره تجاوزات روس‌ها در آذربایجان، وحشی‌گری‌های صمدخان، طرز اعدام تقه‌الاسلام و... دیگر آورده، هیچ اشاره‌ای به عکس‌العمل علمای عتبات، به ویژه علمای مجتمه در اردوی کاظمیه، نکرده است.^[۹۰]

عکس‌العمل علمای ایران نسبت به اولتیماتوم روس

آن‌چنان‌که کسروی و آبراهامیان نوشته‌اند، مردم ایران پس از قضیه اولتیماتوم روس نسبت به کالاهای روس و انگلیس، بی‌مهری نشان دادند، در تهران، جوانان و شاگردان دبستان‌ها در خیابان‌ها می‌گردیدند، مغازه و دکان‌ها را از خرید و فروش کالای روسی بازمی‌داشتند و هرگاه یکی گوش نمی‌داد، شیشه‌های مغازه و دکانش را می‌شکستند. ضاربان ناشناس یکی از تاجران بزرگ را، که نماینده منافع روس بود، کشتند. در فارس، مردم به بانک ریختند، عوض کردن اسکناس‌ها را خواستند و کار را بر بانک سخت ساختند و نیز از فروش مواد غذایی به نیروهای انگلیسی خودداری کردند. در تبریز، زدوخوردی بین سربازان روس و مأموران محل به خودکشی نایب والی و اعدام ۴۴ تن از یاوران انقلاب مشروطه انجامید. کسانی که عادت به چای خوردن داشتند، چون قند و چای از خاک روس به ایران می‌آمد، چای را ترک کردند و از شدت فشار مالی که به آنها آمد، حاضر شدند به جای چراغ نفتی شمع روشن کنند. «تراموای تهران، که از یک شرکت بلژیکی بود، مردم چون چندان جدایی میانه روسیان با دیگر اروپاییان نمی‌نهادند، از آن نیز پرهیز می‌جستند و چندین روز تراموای‌ها همه تهی آمد و شد می‌کرد.»^[۹۱] در چنین وضعی، علمای ایران برای حل این معضل، اقدامات ذیل را انجام دادند:

۱- علمای ایران به دو گروه تقسیم شدند: گروه نخست - که بیشتر مقیم مرکز بودند - به همکاری نزدیک با دولت مرکزی قائل، و به دنبال شیوه‌ای سیاسی و مسالمت‌آمیز برای حل مسئله اشغال ایران بود. از جمله کوشش‌های مهمی که این گروه در این زمینه انجام داد یکی تقاضاهای مکرر از آیت‌الله میرزا ابراهیم محلاتی، مجتهد مقیم شیراز، برای صدور فتوای ترک تحریم امتعه بیگانه بود که با پاسخ مثبت او مواجه شدند، و دیگر، ارسال تلگراف‌های متعدد به علمای مجتمه در کاظمین برای جلوگیری از عزیمت آنان به ایران. گروه دوم - که بیشتر، علمای جنوب ایران بودند - تنها راه حل پایان دادن به اشغال ایران را جهاد و جنگ می‌دانستند. از همین رو، خواستار عزیمت علمای عتبات به ایران برای رهبری جهاد بودند. در یکی از تلگراف‌های آنان خطاب به علمای مجتمه در کاظمین چنین آمده بود: «تکلیف امروزه اعلام [اینکه] دولتیان را از این مملکت حالیه - که مخالفت با ملت و سازش با اجانب، به اسم پُلِیتیک و مقتضیات است - منصرف و به سوء عاقبت و اضمحلال مملکت متنبه فرموده... عشایر بوشهر الی شیراز مستعد دفاع، و مترصد اوامر مطاعه هستند.»^[۹۲]

۲- در تاریخ ۱۹ ذی‌حجه ۱۳۲۹ ق، یعنی دوازده روز پس از اولتیماتوم دوم روس به ایران و دو روز قبل از ارتحال آخوند خراسانی، آیت‌الله آقا میرزا ابراهیم محلاتی (مقیم شیراز) فتوای تحریم امتعه روس و انگلیس را صادر کرد. البته، نظر به پیشنهادات علمای مرکز و احراز موافقت علمای عتبات، و نیز نظر به رفع محذورات اولیه، وی در تاریخ ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۰ ق طی حکمی رفع تحریم امتعه انگلیس و روس را صادر کرد.

۳- اساس اطمینانی که علمای اردوی کاظمیه به وقایع ایران پیدا می‌کردند، بیش از آنکه معلول گزارش‌های رجال سیاسی (مجلسیان و درباریان) به آنها باشد، ناشی از اطلاع‌رسانی و مکاتباتی است که علمای مقیم ایران با آنها داشتند؛ به‌طور مثال می‌توان به نامه‌ای که علمای اردوی کاظمیه برای میرزا ابراهیم محلاتی (مقیم شیراز) و آقاجنقی اصفهانی

نوشته و از آنها تقاضای «گزارش وضعیت مداخلات روس در ایران و کیفیت موضع‌گیری دولت در قبال آنها» را کرده،^[۹۳] یا به نامه‌ای که عده‌ای از علمای تهران به اردوی کاظمیه نوشته و در آن اشغال مشهد به دست روس‌ها و وضعیت ضعیف دولت در برابر آنها را گزارش داده‌اند،^[۹۴] اشاره کرد. اتفاقاً بر اساس همین گزارش است که علمای اردوی کاظمیه به همه علمای، مردم و عشایر ایرانی توصیه کردند با دولت همراهی کنند و اختلاف و نفاق را کنار گذارند. در این نامه آمده است: «اولیای امور مشغول اصلاحات به تمامیت هستند، وضع حالیه بد نیست. استقلال مملکت موقوف به اتفاق اهالی و اطاعت مراکز و تقویت دولت است. اگر به اقتدار دولت افزوده نشود و مثل سابق هر شخصی به خیال خود حرکت کند، تحقیقاً استقلال مملکت رفته است. لازم است تلگرافات به سرحد از طرف حضرات آیات الله به تمام ولایات ایران بشود که نتیجه اختلافات مشهود شد که جز اضمحلال مملکت و سلب امنیت از عموم نتیجه نداشت. لازم است... در هر امری رجوع به مرکز شود و به رأی خود کاری نکنند». درهرحال، اگر موقعیت‌شناسی صحیح علمای ایران نبود، طبیعتاً حرکت علمای اردوی کاظمیه نیز، که بر اساس گزارشات علمای ایران انجام می‌گردید، به درستی مدیریت نمی‌شد.

پی‌نوشت‌ها

* رئیس موسسه مطالعات و تحقیقات اسلامی فتوح.

- [۱]— برای اطلاع از متن و مفاد این قرارداد رک: محمدتقی لسان‌الملک سپهر، ناسخ‌التواریخ (تاریخ قاجاریه)، ج ۱، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر، ج ۱، ۱۳۷۷، صص ۳۹۹ — ۳۹۳
- [۲]— اقتباس از: موسی نجفی و موسی فقیه‌حقانی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ج ۲، ۱۳۸۱، صص ۸۸، ۹۰، ۱۰۰ و ۱۰۴
- [۳]— رک: خواندنی‌ها، س ۱۶، ش ۶۵، ص ۲۳
- [۴]— برای اطلاع بیشتر، رک: ابوالفضل شکوری، سیره صالحان، قم: شکوری، ج ۱، ۱۳۷۴، صص ۳۲ — ۳۱
- [۵]— در خصوص انگیزه صدور فتوا از نظر حامد الگار رک: حامد الگار، دین و دولت در ایران، (نقش علما در دوره قاجار)، تهران: توس، ج ۱، ۱۳۵۶، صص ۱۱۵ — ۱۱۴
- [۶]— الگار به نقل از ج. ولف در کتاب «تحقیقات و بحث‌های مفصل تبلیغی میان یهودیان، مسلمانان و فرقه‌های دیگر»، ص ۴۵، نوشته است: «بعدها فتحعلی‌شاه با مک‌نیل درد دل کرد که 'من نمی‌خواستم با روسیه بجنگم، ملاها مرا به جنگ واداشتند'». رک: حامد الگار، همان، ص ۱۲۹
- [۷]— ناسخ‌التواریخ، صدور اعلان جهاد را در تاریخ ۱۲۲۳.ق اندکی پس از ورود جونز به تهران می‌داند، منتظم ناصری تاریخ ۱۲۲۴.ق، مآثر سلطانیه تاریخ ۱۲۲۸.ق و روضه الصفای ناصری، هیچ تاریخی ارائه نکرده است. نقل از: حامد الگار، همان، ص ۱۱۴

[۸]— رساله جهادیه در سال ۱۲۳۳ ق برای نخستین بار به چاپ رسید. این رساله نخستین اثر چاپی در ایران محسوب می‌شود که به همت زین‌العابدین تبریزی در شهر تبریز چاپ شد. رساله جهادیه برای بار دوم در ۱۲۳۴ ق به چاپ رسید که نخستین کتاب چاپ دوم در تاریخ چاپ ایران به حساب می‌آید.

[۹]— محمدتقی لسان‌الملک سپهر، همان، ج ۱، ص ۱۸۱

[۱۰]— عبدالهادی حایری، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن و بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر، ج ۳، ۱۳۷۸، ص ۳۷۶

[۱۱]— بعضی از علمای بزرگ حاضر در چمن سلطانیه عبارت‌اند از: آقا سید محمد اصفهانی معروف به مجاهد، ملا محمدجعفر استرآبادی، آقا سید نصرالله استرآبادی، حاجی سید محمدتقی قزوینی، آقا سید عزیزالله طالش، حاجی ملا احمد نراقی کاشانی، حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی، حاجی ملا محمد نراقی پسر ملا احمد نراقی.

[۱۲]— لسان‌الملک سپهر نوشته است: «سفیر روس خواست تا مجتهدین را دیدار کند، بلکه ایشان را از اندیشه جدال فرود آورد و خویشان بر گردن نهد که دست روسیان را از حدود ایران بازدارد. مجتهدان در پاسخ گفتند که: شریعت ما با کفار از در مهر و حفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد. اگرچه روسیان از حدود ایران بیرون شوند هم جهاد با ایشان را واجب دانیم.» محمدتقی لسان‌الملک سپهر، همان، ج ۱، ص ۳۶۶

[۱۳]— به عنوان مثال، از میان این رساله‌ها می‌توان به رساله «العباسیه الحداد فی جهاد اهل الشرك و الالحداد» (۱۲۳۰ ق/۱۸۱۵ م) و نیز رساله یکی دیگر از علما به نام حاج میر محمدحسین بن عبدالباقی (مرگ ۱۲۳۱ ق/۱۸۱۶ م)، که به فارسی و به شیوه پرسش و پاسخ نگاشته شده است، اشاره کرد.

[۱۴]— عبدالهادی حایری، همان، صص ۳۷۸ — ۳۷۷

[۱۵]— در نهایت، شیخ جعفر کاشف‌الغطاء در رجب ۱۲۲۸ ق در شهر نجف درگذشت و در یکی از حجره‌های مدرسه‌ای که بنا کرده بود دفن شد.

[۱۶]— رک: محمدحسن رجبی، علمای مجاهد، تهران: مرکز اسناد انقلاب، ۱۳۸۲، صص ۳۸۳ — ۳۸۱؛ موسی نجفی و موسی فقیه حقانی، همان، صص ۱۰۲ — ۱۰۱

[۱۷]— شیخ جعفر نجفی کاشف‌الغطاء، کشف‌الغطاء، ص ۳۹۴، نقل از: غلامحسین زرگری‌نژاد (به کوشش)، رسائل مشروطیت، تهران: کویر، ج ۲، ۱۳۷۷، ص ۶۵

[۱۸]— محمدحسن رجبی، همان، ص ۴۲۶

[۱۹]— محمدتقی لسان‌الملک سپهر، همان، ج ۱، صص ۳۶۴ — ۳۶۳

[۲۰]— محمدحسن رجبی، همان، ص ۴۲۷

[۲۱]— محمدتقی لسان‌الملک سپهر، همان، ج ۱، ص ۳۷۴

[۲۲]— حسین آذر، تاریخ جنگ‌های ایران و روس، تهران: امیرهوشنگ آذر، ۱۳۶۹، صص ۲۳۳ — ۲۳۲، ۲۵۱ — ۲۵۰ (با تلخیص و تغییر و تصرف).

[۲۳]— برای اطلاع از «زمینه‌ها و علل سیاسی تحمیل قراردادهای استعماری بر ایران»، رک: سجاد راعی گلوجه، قاجاریه، انگلستان و قراردادهای استعماری، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۳۴ — ۱۵

[۲۴]— یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند و همکاران، تهران: مرکز، ج ۳، ۱۳۷۹، ص

۶۵

[۲۵]— علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: مدیر، ج ۷، ۱۳۷۵، ص ۱۰۵

- [۲۶] — همان جا.
- [۲۷] — برای اطلاع تفصیلی از ماهیت نهضت میرزا مسیح مجتهد تهرانی و جایگاه محوری آن در تاریخ معاصر ایران، رک: ابوالفضل شکوری، همان، صص ۷۴ — ۲۳
- [۲۸] — سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم: جامعه مدرسین، ج ۹، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۴۲ — ۴۱
- [۲۹] — پرواند آبراهامیان، همان، ص ۱۰۶
- [۳۰] — بعضی از منابع مستشرقان، علاوه بر تحریف محتوا و چگونگی این واقعه، آمار کشته‌های این واقعه را هشتاد نفر معرفی کرده‌اند! همان، ص ۶۶
- [۳۱] — همان، صص ۶۶ — ۶۵
- [۳۲] — درباره اهمیت اصفهان در تاریخ معاصر ایران رک: حامد آلگار، همان، صص ۸۲ — ۸۱
- [۳۳] — برای اطلاع تفصیلی از نقش آغازگر آقاجفی اصفهان در نهضت تنباکو، رک: شیخ حسن اصفهانی کربلابی، تاریخ دخانیه یا تاریخ وقایع تحریم تنباکو، به کوشش رسول جعفریان، قم: الهادی، ج ۱، ۱۳۷۷، صص ۱۲۴ — ۱۲۲
- [۳۴] — موسی نجفی، حکم نافذ آقاجفی، قم: دفتر اسلامی، ج ۱، ۱۳۷۱، ص ۱۱۰
- [۳۵] — همان، صص ۱۱۰ — ۱۰۸
- [۳۶] — قراردادهای استعماری ۱۹۰۱، ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ در زمان ریاست آقاجفی بر حوزه اصفهان از جانب استعمارگران و دولت استبدادی وقت بر ایران تحمیل شده است. رک: موسی نجفی و موسی فقیه حقانی، همان، صص ۲۲۶ — ۲۲۲
- [۳۷] — روزنامه جهاد اکبر، سنه ۱۳۲۵ ق، ش ۴۲، نقل از موسی نجفی، همان، ص ۱۱۱
- [۳۸] — روزنامه انجمن مقدس ملی اصفهان، ۴ صفر، سنه ۱۳۲۵ ق، نقل از: موسی نجفی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ج ۳، ۱۳۷۸، صص ۱۴ — ۱۳
- [۳۹] — رک: موسی نجفی، حکم نافذ آقاجفی، همان، صص ۱۱۹ — ۱۱۳
- [۴۰] — آزادی حق و عدالت، گفتگوی اسماعیل خوبی با احسان نراقی، صص ۲۰۵ — ۲۰۰، نقل از: علی ابوالحسنی (منذر)، کارنامه شیخ فضل‌الله نوری، تهران، عبرت، ج ۱، ۱۳۸۰، صص ۷۶ — ۷۵
- [۴۱] — یکی از محققان تاریخ معاصر نوشته است: «عمده‌ترین وجه اختلاف همین امر بود؛ کانون تحلیل و نقطه عزیمت شیخ در تبیین مشروطه به عنوان نمادی از فرهنگ جدید غرب، مقوله شرع بود و امور قانون‌گذاری و سیاست متداوله را تحت آن امر میسر و ممکن می‌دید». حسین آبادیان، بحران مشروطیت در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۳، ص ۵۷
- [۴۲] — برای اطلاع از این شرایط و پیامدهای پذیرش آنها، رک: حسین آبادیان، همان، صص ۴۵۲ — ۴۵۱
- [۴۳] — فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران (مجلس اول و بحران آزادی)، ج ۲، تهران: روشنگران، ص ۴۳۶
- [۴۴] — رک: حسین آبادیان، همان، ص ۴۵۴؛ احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر، ج ۱۹، ۱۳۷۸، صص ۱۸۲ — ۱۸۰؛ ادوارد براون یکی از علت‌های به تعویق افتادن تأسیس بانک ملی را در این می‌داند: «اگرچه زنان مردان و کودکان فقیر، تحت تأثیر کلام سید جمال‌الدین و سایر وعاظ، حاضر به تقدیم اندوخته‌های اندک خود برای رفع این نیاز ملی شدند، اما بزرگان و ثروتمندان از خود بی‌میلی نشان دادند. احساس همدردی پارسیان یا زرتشتیان ثروتمند بمبئی که ممکن بود هم قادر و هم مایل به مساعدت مؤثر باشند، بدبختانه با قتل بی‌رحمانه و بی‌سبب یکی از هم‌کیشان

آنان در یزد به نام ارباب پرویز در ۱۲ فوریه، از بین برده شد و گرچه مطبوعات و اکثر مردم ایران، از جمله علمای اسلام، از این امر اظهار تأسف کردند، ولی تأثیر بدی در جامعه زرتشتیان بر جای نهاد.» ادوارد براون، انقلاب مشروطیت ایران، تهران: کویر، چ ۲، ۱۳۸۰، ص ۱۴۲

[۴۵] — احمد کسروی، همان، ص ۱۸۲

[۴۶] — مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: علمی، چ ۴، ص ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴۰۳

[۴۷] — سید محمد تقی آیت‌اللهی، ولایت فقیه زیر بنای مشروطه مشروعه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، بخش ضمیمه، صص ۱۷۷ — ۱۷۴، نقل از: موسی نجفی، متون، مبانی و تکوین اندیشه تحریم در تاریخ سیاسی ایران، مشهد: آستان قدس، ۱۳۷۱، صص ۵۷ — ۵۶

[۴۸] — دکتر سید جلال گوشه درباره این مسئله آورده است که «فترت بعد از مشروطیت صغیر، به وسیله اشغال تهران و خلع محمدعلی میرزا پایان می‌یابد و مشروطیت دوم به پیشاهنگی همان‌هایی که مرده یا زنده آنها را خوب شناخته‌ایم، تجدید می‌شود. در این موقع به شیخ اطلاع می‌دهند که نقشه قتل شما در بین است، فکری بکنید! و حتی پیشنهاد رفتن به سفارت اسلامی عثمانی به ایشان می‌شود. وی می‌گوید: من شاخص مذهب شیعه هستم، برای حفظ جان خود چنین کاری نمی‌کنم. با فاصله‌ای، گیلدن برانس، رئیس اداره سیاسی سفارت روس، با یک سینی نقره که در آن بیرق امپراتوری روسیه بوده است، به منزل شیخ می‌آیند و بیرق را از طرف امپراتور روس بر او عرضه می‌دارند که آن را نصب کند و در امان بماند. شیخ خشونت نمی‌کند و مراسم نزاکت را رعایت می‌کند، ولی می‌گوید: ما بین خودمان اختلافاتی داریم، پیغمبر اسلام راضی نمی‌شود که من برای حفظ جان خود این تقاضا را اجابت کنم. سلام برسانید، خیلی ممنونم!» علی ابوالحسنی (منذر)، آخرین آواز قو، تهران: عبرت، ۱۳۸۰، صص ۶۲ — ۶۱

[۴۹] — علی ابوالحسنی (منذر)، دیده‌بان بیدار، تهران: عبرت، ۱۳۸۰، ص ۵۹

[۵۰] — ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، تهران: جاویدان، چ ۳، ۱۳۶۳، ج ۱، صص ۲۷۳ — ۲۷۲

[۵۱] — یکی از محققان تاریخ معاصر در تحلیل اینکه چرا روس‌ها درصدد بودند به شیخ شهید پناه دهند، نوشته است: «ناگفته پیداست که روس‌ها نمی‌خواستند به اصطلاح قُربه إلی الله! جان شیخ را در آن وانفسا حفظ کنند، بلکه غرضشان از این پیشنهاد صرفاً دستیابی به مطامع سیاسی خویش بود. آنان می‌دیدند که در کشاکش مشروطه، عوامل انگلستان، بازی را به مقدار زیادی از آنها برده‌اند و لذا در جنگ قدرتی که با انگلیسی‌ها در ایران داشتند، وزنه‌های شاخص و قوی ضد انگلیسی همچون شیخ شهید (که حضور پرقدرتشان در عرصه اجتماع و سیاست ایران، موازنه قوا را به زیان بریتانیا بر هم می‌زد و عرصه را بر ترک تازی مطلق بیرم‌ها و تقی‌زاده‌ها و حسن‌قلی‌خان نواب‌ها تنگ می‌ساخت) بالملازمه به سود روس‌های بازی‌خورده و نیمه‌مغلوب بود. خاصه آنکه پیش‌بینی می‌شد که بامداد نوشین مشروطیت خیلی زود خماری در پی خواهد داشت و گرگ و میش صبح مشروطه، سریعاً، جای خود را به طلوع خورشید حقیقت و تنبّه غافلان و رسوایی غوغاگران خواهد داد و در نتیجه، اتحاد صوری و موقت اولیه (بین مشروطه‌چیان فاتح) بدل به تفرقه و اختلاف خواهد شد و از میانه آشوب، مجدداً آفتاب شیخ شهید سر به تابش بر خواهد داشت. رمز اینکه روس‌ها جان محمدعلی‌شاه را نجات دادند و حقوق گزافی را نیز برای وی (به عنوان مقرری ماهیانه) بریده و مشروطه‌چیان را وادار به پرداخت آن کردند و بعد هم او را به روسیه بردند، همین بود که می‌خواستند در کشاکش‌های بعدی خویش با حریف لندن، از وی به صورت سنگ بزرگی در ترازوی سیاست خارجی خود در ایران، بهره جویند، لذا با این انگیزه به سراغ شیخ هم آمدند، اما شیخ — که پروای حفظ آبروی اسلام را داشت — دست رد به سینه آنان زده و فرمود: اسلام، زیر بیرق کفر نخواهد رفت!» علی ابوالحسنی (منذر)، آخرین آواز قو، همان، صص ۵۹ — ۵۸

- [۵۲] — مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران: زوار، چ ۵، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴
- [۵۳] — محمد ترکمان، مکتوبات، اعلامیه‌ها،... و چند گزارش پیرامون نقش شیخ فضل‌الله نوری در مشروطیت، تهران: رسا، ۱۳۶۳، ج ۲، صص ۳۶۳ — ۳۶۲
- [۵۴] — فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران: خوارزمی، چ ۸، ۱۳۷۸، ص ۴۶۲
- [۵۵] — احمد کسروی، تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان، تهران: امیرکبیر، چ ۱۰، ۱۳۷۱، ص ۱۲۰
- [۵۶] — علی ابوالحسنی (منذر)، کارنامه شیخ فضل‌الله نوری، همان، صص ۱۳۰ — ۱۲۹
- [۵۷] — ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران: امیرکبیر، چ ۷، ۱۳۸۴، بخش دوم، ج ۴، همان، ص ۲۷۶
- [۵۸] — احتشام‌السلطنه، خاطرات احتشام‌السلطنه، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، تهران: زوار، ۱۳۶۶، صص ۶۷۸ — ۶۷۷
- [۵۹] — حسن معاصر، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۵۲۵
- [۶۰] — ایرج افشار (به کوشش)، اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، تهران: جاویدان، ۱۳۵۹، ص ۳۷
- [۶۱] — این کمیسیون سالیانه یکصد هزار تومان برای محمدعلی‌شاه و خانواده وی به عنوان حقوق و مستمری مادام‌العمر تعیین کرد و در عوض، جواهرات سلطنتی و املاکش را به دولت واگذار کرد.
- [۶۲] — رک: ادوارد براون، همان، صص ۳۱۳ — ۳۱۱؛ باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ج ۱ — ۲، تهران: نامک، ۱۳۸۴، صص ۷۸ — ۶۳
- [۶۳] — این فرقه که بیشتر جانب‌دار اشراف زمین‌دار و طبقه متوسط سنتی بود، توسط سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبایی، سپه‌دار سرکرده خطه شمال و شازده عبدالحسین میرزا بزرگ خاندان اشرافی فرمانفرما و داماد مظفرالدین‌شاه رهبری می‌شد و به گفته کاردار انگلیس، ملک‌زاده، در بین روحانیان، تجار و پیشه‌وران قدرت داشت. یرواند آبراهامیان، همان، صص ۹۶ — ۹۵
- [۶۴] — رهبران دموکرات‌ها — تقی‌زاده و محمد تربیت از گنجینه فنون در تبریز، سلیمان اسکندری و محمدرضا مساوات از کمیته انقلابی در تهران، و حسین‌قلی‌خان نواب از یاران سابق ملک‌خان در لندن و احتمالاً عضو مخفی جامع آدمیت در تهران — بازماندگان انجمن‌های رادیکال پیش از ۱۲۸۵.ش و نوعاً از نواحی شمال بودند. در خارج از پارلمان، حزب دموکرات را در اصل حیدرخان و محمدامین رسول‌زاده رهبری می‌کردند. حیدرخان، که بعدها دبیر اول حزب کمونیست ایران شد، چون نمی‌توانست فارسی را سلیس صحبت کند، نتوانست وکیل مجلس شود. رسول‌زاده، که پس از انقلاب روسیه یکی از رهبران منشویک در باکو شد، از قفقاز برای شرکت در جنگ داخلی آمده بود. او روزنامه‌ای با عنوان «ایران نو» به راه انداخت که ارگان حزب بود و خیلی زود بیشترین تیراژ را در بین مطبوعات تهران به‌دست آورد. همان، صص ۹۵ — ۹۳
- [۶۵] — همان، صص ۹۳ — ۹۲
- [۶۶] — یرواند آبراهامیان موارد مداخله شوستر در امور روسیه را چنین برشمرده است: «شوستر، مأموران بلژیکی گمرکات را، که از حمایت روسیه برخوردار بودند بازجویی کرد، نیروی ویژه‌ای برای جمع‌آوری مالیات در سراسر کشور حتی در ایالات شمالی ترتیب داد، و اموال شاهزاده‌ای را که حکومت مرکزی خائنش می‌دانست، اما خود وی مدعی تابعیت روسیه بود مصادره کرد. این عمل، به گفته کاردار انگلیس، 'گاسه خشم' تزار را لبریز کرد». همان، ص ۹۸
- [۶۷] — این زنان، نوعاً از اقلیت‌های مذهبی بودند.
- [۶۸] — رک: حسین آبادیان، همان، صص ۴۱۸ — ۴۱۷

- [۶۹] — احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، همان، بخش اول، صص ۲۳۷ — ۲۳۶
- [۷۰] — البته این سیاست رسمی انگلیس بود، درحالی که سیاست غیررسمی — که نوعاً وابسته به شرکت‌های فراملی بود — تلاش می‌کرد ملت و دولت ایران را به جنگ با روس ترغیب کند. نمایندگان این سیاست در ایران از جمله اسمارت، چرجیل، نورمن، استوکس و... بودند که با اقلیت دموکرات مجلس ارتباط برقرار می‌نمودند و آنها را به سیاست خود متمایل می‌کردند. رک: حسین آبادیان، همان، صص ۴۷۱ و ۴۲۴
- [۷۱] — احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، همان، بخش اول، صص ۲۴۱ و ۲۴۵
- [۷۲] — حسین آبادیان، همان، صص ۴۲۰ — ۴۱۸
- [۷۳] — دو سال قبل از این واقعه (یعنی در ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ق.) روس‌ها دو سه هزار نفر از سربازان خود را (با توافق انگلیس) وارد بندر انزلی کردند و از اواسط جمادی الثانی ۱۳۲۸ ق. به عملیات تجاوزکارانه در تبریز دست زدند. به دنبال روس‌ها، بعد از چندی، قوای انگلیس نیز وارد بوشهر شد و بندرهای عباس، لنگه و تعدادی از دیگر بنادر خلیج فارس را تصرف کرد.
- [۷۴] — برای اطلاع تفصیلی از اسناد این هجوم، رک: الهه محبوب فریمانی، اسناد حضور دولت‌های بیگانه در شرق ایران، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲، صص ۱۰۱ — ۹۸
- [۷۵] — رک: مطلب نصرالله صالحی در مقدمه کتاب: سید حسن نظام‌الدین‌زاده، هجوم روس و اقدامات رؤسای دین برای حفظ ایران، به کوشش نصرالله صالحی، تهران: شیرازه، ۱۳۷۷، صص ۴ — ۳
- [۷۶] — وثوق‌الدوله پیشنهاد کرد مجلس منحل شود؛ زیرا مانع پیشرفت دولت در سیاست خارجی و داخلی شده است. کسی با او مخالفت نکرد، پس نایب‌السلطنه بلافاصله طی حکمی مجلس را منحل اعلام کرد. پیرم‌خان، رئیس کل نظمی، مجلس را تصرف کرد و نمایندگان را از آنجا اخراج نمود. حسین آبادیان، همان، صص ۴۳۲
- [۷۷] — عبدالحسین مجید کفایی، مرگی در نور، تهران: زوار، ۱۳۵۹، صص ۲۴۸ — ۲۴۷
- [۷۸] — همان، صص ۲۵۲؛ آقاجفی قوچانی (آیت‌الله)، برگی از تاریخ معاصر (حیات الاسلام فی احوال آیه الملک العلام)، تصحیح ر.ع. شاکری، تهران: هفت، ۱۳۷۸، صص ۶۹
- [۷۹] — آقاجفی قوچانی، سیاحت شرق، تصحیح ر.ع. شاکری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲، صص ۴۷۹
- [۸۰] — بعضی از علمای بزرگی که بعداً در این اردوگاه تجمع کردند عبارت‌اند از: آیات عظام ملا عبدالله مازندرانی، شیخ الشریعه اصفهانی، سید مصطفی کاشانی، سید اسماعیل صدر، محمدتقی شیرازی، میرزا مهدی خراسانی (آیت‌الله زاده)، آقا ضیاء عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی، مهدی خالصی، میرزا حسین نایینی.
- [۸۱] — ماهیت این مهاجرت را فقط علما می‌دانستند و نه مردم؛ که یک حرکت سیاسی است و نه جهاد.
- [۸۲] — آیت‌الله نجفی قوچانی در سبب مرگ آخوند نوشته است: «غالب اطبا و حدس غالب ناس بر این بود که آن بزرگوار را مسموم نموده‌اند و از بعضی قرائن حدس زده می‌شد که در کربلا در عرفه که مشرف شده بود مسمومش نمودند؛ چون بعد از مراجعت از کربلا فی‌الجمله ضعیفی بر آن بزرگوار مستولی می‌شد و خودش هم گاهی می‌فرمود که من خودم را مزاجاً غیرسابق احساس می‌کنم... در سبب فوت آن جناب، بنده [مثل احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، همان، بخش اول، صص ۲۴۷] حدس قوی دارم که تراکم غصه و حزن بود از اهتمام و جدیت کفر در اضمحلال ممالک اسلامی که مقدمه ذهاب اسلام است... از این رو، نقل شده چند شبی حضرت آیت‌الله سحرها قرآن به سر می‌گرفت و مرگ خود را از خدا می‌خواست». آقاجفی قوچانی، برگی از تاریخ معاصر، همان، صص ۱۳۱ — ۱۳۰

سید علی محمد دولت‌آبادی (برادر یحیی دولت‌آبادی) نیز معتقد است که اگر آخوند مقتول شده باشد، به احتمال قوی با مباشرت میرزا ابوالقاسم شیروانی، کارمند محلی روس‌ها در نجف — که علناً علیه آخوند فعالیت می‌کرد و از همین راه به مقام آگنتی رسیده بود — بوده است. حسین آبادیان، همان، ص ۴۲۸

سلیم الحسنی نیز نوشته است: «مرگ نابهنگام آخوند خراسانی، اتهام‌هایی را متوجه روس و انگلیس کرد؛ چرا که در واقع، رحلت او هدف مشترکی برای روسیه، انگلیس و حتی حکومت ایران در برداشت. آنچه ما را وادار می‌کند تا ایران را نیز در شمار متهمان قرار دهیم، این است که آخوند خراسانی به دنبال ورود به ایران و بیرون راندن روس‌ها، هدف دیگری را مطمح نظر داشت که همانا بازگرداندن مشروطیت به مسیر صحیح آن، پس از اینکه در کزراهه قرار گرفته، بود. بر مبنای این دیدگاه، چنین می‌نماید که طرح آخوند خراسانی، تهدیدی یکسان علیه روسیه، بریتانیا و ایران به شمار می‌آمد، هرچند که انگیزه‌های سه گروه با یکدیگر متفاوت است... هیچ سند تاریخی آشکاری درباره مرگ ناگهانی آخوند خراسانی وجود ندارد که حاکی از آن باشد ارتحال وی طبیعی بوده و یا اینکه او را به قتل رسانده‌اند». سلیم الحسنی، نقش علمای شیعه در رویارویی با استعمار، ترجمه محمد باهر، صفاءالدین تبرائیان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸، صص ۷۳ — ۷۲

[۸۳] — سیدحسین نظام‌الدین‌زاده، همان، ص ۴۹

[۸۴] — همان، ص ۵۰

[۸۵] — همان، صص ۱۲۶ — ۱۲۵

[۸۶] — یک بار هم که سید تصمیم گرفت به اردوی کاظمیه بپیوندند، ابوالقاسم شیروانی — ویس‌قنسول روس در بغداد — او را از این کار منصرف نمود. همان، صص ۸۷ — ۸۴

[۸۷] — سلیم الحسنی، همان، صص ۷۰ — ۶۹؛ نویسنده ادعا نموده که سید یزدی این بیانیه را در فاصله زمانی میان اولتیماتوم اول (۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۹ ق.) و اولتیماتوم دوم (۷ ذی‌حجه ۱۳۲۹ ق.)، یعنی در تاریخ ۵ ذی‌حجه ۱۳۲۹ ق. صادر کرده که قطعاً اشتباه است.

[۸۸] — به نظر می‌رسد این استدلال و ادعای آقای نظام‌الدین‌زاده (از شاگردان آخوند و شرکت‌کنندگان در اردوی کاظمیه) — و آقای کسروی که می‌نویسد: «چنین گفتند که آمدن ما به کاظمین به آهنگ ایران نه از بهر آن بوده که ایرانیان را به جنگ روس برانگیزیم، بلکه برای این بوده که آنان را به همدستی با یکدیگر و فرمان‌برداری با دولت برانگیزیم» — یک استدلال پسینی است؛ بدین معنی که چون پس از اتمام قضیه اردوی کاظمیه کتاب خود را نگاشته است، بیشتر، مهاجرت نمودن علما به ایران و اعلان جهاد ندادن ایشان را توجیه کرده است تا تبیین تاریخی — علمی؛ به‌ویژه اینکه تمام استناد وی به آنچه در این باره ادعا می‌کند، گفت‌وگویی مبهم میان دو شخص مجهول در منزل سید اسماعیل صدر است. می‌توان گفت که قصد اولیه علمای اعلام از این حرکت، حقیقتاً مهاجرت بوده است، اما نظر به تلگراف‌هایی که هم از جانب مجلس شورای ملی و دربار سلطنتی و هم از جانب علمای مقیم پایتخت ایران بدان‌ها می‌رسید و فضای اجتماعی — سیاسی ایران را برای آنها تبیین می‌کرد، تصمیم گرفتند مهاجرت نکنند و اعلان جهاد ندهند. رک: سیدحسین نظام‌الدین‌زاده، همان، ص ۴۷؛ احمد کسروی، تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان، همان، بخش اول، ص ۵۰۱

[۸۹] — رک: سیروس شکوهی (به کوشش)، یادداشت‌های میرزا اسدالله ضمیری، تبریز: ابن سینا، بی تا

[۹۰] — مطلب نصرالله صالحی در مقدمه کتاب: سیدحسین نظام‌الدین‌زاده، همان، ص ۱۳

[۹۱] — رک: یرواند آبراهامیان، همان، ص ۹۹؛ احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، همان، بخش اول، صص ۲۴۱ — ۲۴۲

[۹۲] — محمد ترکمان، اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران (۱۲۸۷ — ۱۲۹۱ ش)، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۳۲۸

[۹۳] — سیدحسین نظام‌الدین‌زاده، همان، صص ۹۵ — ۹۴

[۹۴] — همان، ص ۱۰۰